A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.



London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,

AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION

AND EXPLANATORY NOTES,



BY

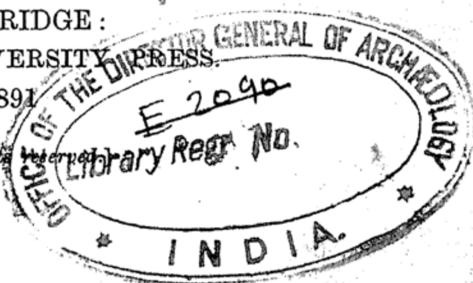
EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.
1891



Cambridge:
C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.

مقاله شخصی سیاح که در قضیه باب نوشته است

مقاله شخص سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است

در خصوص شخص معروف بباب و حقیقت احوال
اینطائفه روایات مختلفه و تفاصیل متباینه
در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و اوراق
حوادث ایران و اوروپ مندرج است لکن از تباین
و تخالف اقوال و روایات هیچیک چنانچه باید
اعتماد را نشاید بعضی بنهایت ذم و قدح زبان
گشودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
در معرض مدح سخن راندند و حزبی مسموعات
خویش را نگاشتند و تعرض بذم و مدح ننمودند
و چون این روایات مختلفه در سایر اوراق

مذکور

مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا آنچه تعلّق
بتاریخ این کیفیّت دارد در اوقات سیاحت
در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
تدقیق از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو
شده و متّفق علیه معترضان بوده باختصار
مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمهٔ معارف را
که طالب اطّلاع بر وقایع هستند مختصر
معلوماتی از این قضیه حاصل گردد * باب
جوانی بود تاجر از سلالهٔ طاهره در سنه هزار و
دویست و سی و پنج روز اوّل محرم متولد و
چون بعد از چند سال والدش سیّد محمّد رضا
فوت شد در شیراز در آغوش خالش میرزا

ستّید علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ در
ابو شهر اوّل بشراکت خال و بعد مستقلاً بتجارت
مشغول بوده و بحسب انچه از او مشهود بود
مشهور بتدیّن و تعبّد و صلاح و تقوی و
باین صفات منظور نظر ناس بوده و در سنهٔ
هزار و دویست و شصت در سنّ بیست و پنج
در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات او
اثاری نمودار شد که اشکار گردید شوری در
سر و پروازی دیگر در زیر پر دارد اغاز گفتار
نمود و مقام بابیّت اظهار و از کلمهٔ بابیّت
مراد او چنان بود که من واسطهٔ فیوضات از
شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پردهٔ
عزّتست

عزیست وداونده کمالات بحصر وحد بارادهٔ
او محترکم وبحبل ولایش متمسک ودر نخستین
کتابی که در تفسیر سورهٔ یوسف مرقوم نموده
درجمیع مواضع آن خطابهائی بان شخص غائب که
ازاو مستفید ومستفیض بوده نموده واستمداد
در تمهید مبادی خویش جسته وتمنای فدای
جان در سبیل محبتش نموده ازجمله این عبارتست
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک ورضیت
السب فی سبیلک وما تمنیت الا القتل فی
محبتک وکفی بالله العلی معتصما قدیما
وهمچنین تالیفات کثیره در شرح وتفسیر
آیات قرانیه وخطب ومناجات عربیه نموده

در شوق و تربص بانتظار طلوع آن شخص کرده
و این کتب را اصحاب آیات الهامیه و کلام فطری نامیده
و عند التحقیق معلوم شد که دعوای وحی فرشته
نداشته و چون در میان مردم مشهور بعدم
تعلیم و تعلم بوده در نظر ناس این قضیه خارق
العاده جلوه کرده بعضی از ناس باور کردند
و جمهور انکار شدید اظهار نمودند و جمیع علما
مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب مسند
و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع عهد و
پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفه
شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب
المسلک دائما در جستجوی شخص عظیم و فرید و
امین

امین بودند و باصطلاح خویش رکن رابع و مرکز
سنوح حقائق دین مبین شمرند ازانجمله ملا
حسین بشروئی و میرزا احمد ازغندی و ملا
صادق مقدس و شیخ ابو تراب اشتهاردی
و ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل اورومی
و ملا مهدی کندی و شیخ سعید هندی
و ملا علی بسطامی و امثال آنها اقبال باو
جستند و باطراف ایران منتشر شدند و
خود باب عزم طواف بیت الله نموده بعد از
مراجعت چون خبر ورودش بابوشهر رسید
گفتگو بسیار شد و جوش و خروش عظیمی
در شهر شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علما

بتکفیر پرداختند وفتوای قتل وتدمیر دادند
وحسینخان آجودان باشی را که حاکم فارس
بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملا صادق
مقدس را تازیانه زند و با میرزا محمد علی بادفروشی
وملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزانیده
ومهار نموده در کوچه وبازار گردانیدند وچون
علمای ایران مهارت سیاسی نداشته پنداشتند
که تشدد وتعرض سبب خمودت وخاموشی گردد
وبادی قمع وفراموشی وحال آنکه تعرض بامور وجدانیه
سبب ثبوت ورسوخ گردد وبادی توجه انظار
ونفوس واین قضیه مکررات ومرات بتجربه
رسیده لهذا این سیاست سبب شیوع شد

واکثر ناس بجستجو افتادند حاکم فارس بصوابدید
علما چند سوار فرستاده باب را احضار و در
محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود و زبان
بازخواست کشود و چون باب رد توبیخ نمود
و مقاومت عظیم باشاره رئیس لطمه شدید
زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمیکه عمامه
از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در ختم
مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت خال
حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات
خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار
و اصرار و اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی
تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

وثبوت ورسوخ تابعان گردید وهمچه گمان بود
که مدّعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان
علیه السّلام است بعد معلوم وواضح شد
که مقصودش بابیّت مدینهٔ دیگراست و
وساطت فیوضات از شخص دیگر که اوصاف
ونعوتش در کتب وصحائف خویش مضمر بود
چنانچه ذکر شد از علم تجربه ومهارت علما
درفنون سیاسیّه وتتابع فتاوی گفتگو زیاد
شد وتعرّض بباب ولوله در ایران انداخت و
سبب ازدیاد اشتعال محبّان واقبال متوقفان
گردید چه که ازاین وقوعات جستجوی ناس زیاد
شد ودراطراف ایران بعضی ازعباد باو گرویدند
وکار

وکارامیت بیدا بود بقسمیکه خاقان مغفور
محمد شاه شخصی راکه از مشاهیر علما و سادات و
مسمی بسید یحیی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد
تعیین فرمود واسب و خرجی داد که بشیراز رود
و بنفسه فحص این کیفیت را نماید سید مذکور
چون بشیراز رسید بباب سه مرتبه ملاقات
نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال وجواب گذشت
در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر کرد و چون باب
من غیر تفکر و تامل تفسیری مفصل در آن مجلس
بر کوثر نوشت سید مذکور شیفته و آشفته
او شد ولی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج
این محبت یکسر بیجرد نزد پدر سید جعفر

شهیر گشته بشتافت و اورا دلالت کرد و با وجود
آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات وقت را
مینمود تفصیل وقت خویش را بی خوف و اندیشه
بمیرزا لطفعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت
خاقان مغفور عرض کند و خود باطراف ایران
سیاحت نمود و در هر شهر و منزلی بر رؤس
منابر ناس را بقسمی دعوت نمود که سائر علما
اعلام حکم بجنون نمودند و سحر معلوم شمردند
و چون خبر فتاوای علما و فریاد و ولوله فقها
بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی
یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیه
بشیراز

بشیر ارفرستاد ان شخص از تفاصیل وقوعات
چنانچه باید وشاید اطلاع یافته با بعضی تا لبقه
مراجعت نمود وچون کیفیت وقوعات را مجتهد
استماع نمود وبر نوشتجات اطلاع یافت باوجود
انکه عالی نحریر ومتبحر وشهیر بود از قصاد بوام
وشیدا شد ودر مجلس درس کتب داتو حید
وکفت موسم بهار رونباده رسید وانز عبادت را
مرزبان راند طلب لعلم بعد الوصول الی
المحلوم مذموم وجمیع مریدان خویش را بالای
منبر دعوت ودلالت نمود ومکتوبی مشعر براقرار
واعتراف خویش بباب نوشت تا بهر رجوع
اورا بوجوب نماز جمعه دلالت کرد باوجود انکه

علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت ناس
برخواستند چاره نتوانستند عاقبت برفتن
طهران مجبور گشته و بحضور خاقان مغفور محمد شاه
شکایت نمودند و خواهش احضار ملا محمد علی
بطهران نمودند امر پادشاهی باحضار رصادر
و چون بطهران رسید او را در محضر علما حاضر
ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار
چنین روایت کنند که در ان مجلس چیزی برا
وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم یک عصا
و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود
ماری شیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران
وورود بعضی مقبلان بعنا دس علما ملاحظه
فرمودند

فرمودند که کار اهمیت پیدا نموده و چاره از دست
رفته بحبس و ضرب و تعذیب و تفضیح عشره
حاصل نه حاکم فارس حسینخان را دلالت نمودند
که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
فطور را سد محکمی طلبی علاج فوری و چارهٔ قطعی قتل
باب است و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیال
خروج حسینخان عبدالحمید خان داروغه را
امر نمود که در نصف شب در خانهٔ خال باب از
اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
بسته حاضر سازند عبدالحمید خان با جنود
در خانه جناب و خال و سید کاظم زنجانی که از
ثابتان (؟) و چون از قضا در آنشب علت و با

واشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود
باب را بشرط خروج از شهر رها کرد در صبح آن شب
باب با سید کاظم زنجانی از شیراز بقصد اصفهان
نمودند و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمعتمد
الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و باطلاع حکومت
در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را
معین نمود چهار روز در انجا اقامت و روزی
بحسب خواهش امام در مجلس بی تامل تفسیر
والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمعتمد رسید
دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه نمود
در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند
ودر

ودر یك محضر با او مناظره نمایند وسؤال وجواب
عیناً بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص
خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود وآنچه
امر واراده پادشاهی بران قرار گیرد مجری شود
علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند
ومحضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر
اشتباهی باشد احتیاج باجتماع وسؤال وجوابست
ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر
از آفتابست پس اجراء حکم شرع عین صوابست
معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
بیاراید تا حقیقت واقع جلوه نماید وقلوب
بیاساید علمای اعلام وفضلای کرام

حضارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه
و مجادله با جوان تاجری ننمایند مگر علما
مهامه اقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا
حسن نوری مجلس بسؤال بعضی مسائل از فن
اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی
شد و چون نتیجه از این مجلس بجهت حاکم حاصل
نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام
مجری نگشت ملکه فزع عظیم را تسکین سریع
خواست و هجوم عام را منع شدید لهذا
صدور فرمان بارسال باب بطهران تسویغ
داد تا حکم فاصلی حصول یابد و یا مجتهد باسطی
مقاومت تواند لهذا او را با جمعی سواران
خاص

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد وچون
نمودچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع باصفهان
فرمود ودرخلوت سرپوشیده خویش مأمن و
مأوی داد وجز خواص تابعان ومعتمدان
معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
ماه براین منوال گذشت ومعتمد مرحمت یزدان
پیوست گرگین خان برادرزاده معتمد بوجود
باب درخلوت مطلع وکیفیت را بوزیر اعظم
عارض گشت حاجی میرزا آقاسی وزیر شهید
امری صارم صادر نمود ودستورالعمل داد
که باب را خفیا بالتباس تبدیل در تحت محافظت
سواران نصیری بدار الخلافه روانه نمایند

وچون بکنار کرد رسید امری چند بید از وزیر کبیر
وارد و قرینه کلین را مقرّ و منزل قرار فرمودند
در مدّت بیست روز در انجا بود بعد باب رسائل
به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم و بجهت
ظهور حقیقت حال خویش خواهش مثول نمود
واسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیر کبیر
نپذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
موکب همایون در شرف حرکت است واشتغال
باینگونه امور حال موجب فتور مملکت و شبهه
نیست که مشاهیر علمای دار الخلافه نیز مثل و نظیره
علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیجان
عموم گردد و موجب مذهب امام معصوم
چون

چون این سید واهد دید بلکه حالا لتراز شیخ
نادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حال
وما نعی در نظر نه شبهه نیست که حضور با
باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
لهذا علی العجاله رای صواب چنانست که در مدت
غیبت موکب سلطانی از مقر سریر شهریار
این شخص را در قلعه ماکو مقر داد و حصول
مسئول را معلق بحین رجوع نمود مطابق این
رای مخاطب اللباب دستخط اعلیحضرت پادشاهی
صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
مختصرش اینست بعد الالقاب چون موکب
همایون در جناح حرکت از طهران است ملاقات

بطور شایسته ممکن نه شما بماکو رفته چندی
در انجا توقف واستراحت نمائید وبدعاگوئی
دولت قاهره مشغول شوید ومقرر داشتیم
که در هر حال مراعات وتوقیر نمایند وچون ما
سفر بر کردیم شمارا مخصوص خواهیم خواست
بعد اورا با چند سوار از جمله محمد بیک چرخچی
بتبریز وماکو روانه نمودند دیگر قاپلان با
روایات پیغامهائی کند که بواسطه محمد بیک
واقع از جمله تعهد شفاعت پای خاقان مرحوم
لکن بشرط حضور ودفع تسلط جمهور ومنع
وزیر کبیر تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه
چه که خود مدعی پیری وحاضر مرشدی
بود.

بود ولی سائرین منکر این روا یا نند باری
از مبین زاده مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این
مقصد عزیز مبدل بباکو و تبریز کردید
هرچند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودند
علمای اعلام تقرب بنفر نمودند و ملاقات جایز
ندانستند بعد حرکت بقلعهٔ ماکو دادند
نه ماه در قلعهٔ منیع که در ذروهٔ از جبل رفیع
واقع ماوی دادند و علیخان ماکوئی از فرط
محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد

وچون فضلای مجتهدین اذربایجان ملاحظه
نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضوضاء
رستخیز برخواسته از حکومت طلب تعزیر
تابعان و تبعید باب بقلعهٔ چهریق نمودند
لهذا او را بان قلعه فرستاده دست یحیی خان کرد
سپردند
سبحان الله با وجود این فتاوای علمای عظام
و فقهای ذوی الاحترام واذیت و زجر شدید
از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این طایفه
روز بروز در تزاید بودند و بحث و جدال
بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در محافل و
مجالس جز این گفتگو سخنی نبود و رستخیز عظیمی
برخواسته علمای دین مبین در ولوله و
عامه

عامه ناس در فغان و زلزله و محبین در شعف
و هلهله و خود با همیتی باین شور و اشوب
نداده در نهایت جذب و وله در اثنای طریق
و قلعه ماکو و چهریق شام و سحر بلکه روز
و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت
آن شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر
نموده بود چنانچه ذکری مینماید که مضمونش این است
اگرچه دریای بلا از هر جهت در تلاطم و سهام
قضا در تتابع و ظلمات آلام و محن مستولی بر
جان و تن است لکن قلبم بیاد روی تو روشن
و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
از سه ماه اقامت در قلعهٔ چهریق احلّه علمای

تبریز وفضلای اذربایجان بطهران نوشتند
وبجهت تهدید وتخویف ناس استدعاء
سیاست شدید درحقّ باب نمودند وزیر
کبیر حاجی میرزا اقاسی چون جوش وخروش علمای
اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمودند حاجی
همداستان شده از چهریق بتبریز امر احضار
داد در اثنای ورود باو رومیه حاکم ملک قاسم میرزا
احترام فائق مجری وهجوم غریبی از اهالی واعانی
هویدا شد درنهایت احترام حرکت نمودند
وچون باب بتبریز وارد بعد از چند روز
درمجلس حکومت حاضر نمودند از علما واعلام
نظام العلماء وملا محمد ماماقانی ومیرزا
احمد

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از ادعای
باب نمودند دعوای مهدویت اظهار کرد که
هیجان عظیمی برپا شد اجلهٔ علما بقوهٔ تامه
از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان
بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقاومت
نمی‌نمود برهان طلبید نديد و نه تامل تلاوت
عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکتهٔ
نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و اتیان بمثل
منافی قواعد نحو از ان بیان کرد مجلس متفرق
شد باب بمحل خویش رجوع نمود در آن وقت
حکمران اذربایجان ولیعهد گردون مهد بودند

درحق باب حکمی نفرمودند و تعرّضی بخواستند
علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تعزیر شدید
باید قرار بضرب بشد جماعت فرّاشها قبول
نمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند
میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجلّه سادات
بود بخانهٔ خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
بعد از این واقعه باب را اعاده بچهریق نمودند
و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعزیر
و سجن و تشدید باطراف ایران رسید علما
مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر همت
بستند و کمال اهتمام را کماشتند و اعلام حکم
نوشتند

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت محضند
و مضرّت دین و دولت و چون حکّام در ایران
استقلالیّت کلّیّه داشتند در بعضی ولایات
پیروی فتوی نموده در استئصال و اضمحلال
نابینایان همداستان شدند ولکن خاقان مغفور
محمّد شاه در این قضیّه بتأنّی رفتار میفرمودند
که این جوان نسلالهٔ پاکست و از خاندان مخاطب
لولاک تا از او امور مغایری که منافی راحت و
آسایش عمومی است صادر نگردد حکومت تعرّض
ننماید و انچه مراجعت از اطراف علمای اعلام
نمودند جوابی نفرمودند و با آنکه امر بتأنّی نمودند
تا روحِ ربّما بین افاضل علما و اجلّه فضلا،

از ضروریات دین و روایات صحیحهٔ ماثورهٔ از
ائمهٔ طاهرین بلکه اصل اساس اعظم مذهب
حضرت جعفر غیبوبت امام معصوم ثانی عشر
علیهما السلام است. خاتمها چه شد و خاتمها
کجا رفت. غیبت صغری چه بود غیبت کبری
چه شد. اقوال الحسین بن روح چیست و روایت
ابن مهزیار چه بود از نقبا و نجبا را چه کنیم و
فتوح شرق و غرب را چه نامیم خردجال کجاست
و ظهور سفیانی کی. علاماتیکه در احادیث
عترت طاهره است کو. و متفق علیه ملت باهره
کجا. کار از دو شق بیرون نیست. یا باید احادیث
ائمهٔ اطهار را انکار نمود. و از مذهب جعفری
بیزار

نیز او کشت و نصوص صریحهٔ امام را اضغاث
احلام شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع مذهب
و فصوص و نصوص شرع انور تکفیر بلکه تدمیر
این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چنانچه چشم
از این اخبار و عقاید صحیحهٔ صریحهٔ مسلمه بپوشیم
از اسّ اساس مذهب امام معصوم بقیه نماند
ما نه اهل سنّه هستیم و نه فرقهٔ عامّه که منتظر
ولیّ موعود شویم و معتقد مهدی مولود
و یا مفتوح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل
محمد را دو علامت حائز شرط اول سلالهٔ طاهره
و ثانی مؤیّد بآیات باهره این عقاید هزار ساله
طائفهٔ ناجیهٔ اثنا عشریّه را چکنیم و در حقّ

علمای متبحرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
کل بر ضلالت بودند و در وادی غوایت سالک
گشتند این چه دعوای واضح البطلانست و الله
هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
و این اقوال را فراموش کنید و اویلاه و امذهباه
و اشریعتاه در مجامع و مساجد و منابر و محافل
فریاد نمودند و رؤسای بابیها در مقابل
رسائلی تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
مختصرش اینست که برهان آفاق و حجت را عالم
بروایات

بر روایات دانستند و آن را اصل و این را
فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نباشد
احتجاج نشاید و اعتماد نشاید چه که اصل مشهور
فرع مسموع صلوحیت معارضه ندارد و محاجه
نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت قرار
دانستند و جوهر تفسیر شمردند مثلاً سلطنت
قائم را بسلطنت معنویه و فتوحات را بفتوحات
مدائن قلوب تاویل نمودند و بمظلومیت و
مغلوبیت سید الشهداء روح الوجود له الفداء
استدلال کردند چه که مظهر حقیقی ایه مبارکه
وان جندنا لهم الغالبون بود با وجود این در کمال
مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در

مغلوبیت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود ملأ
اعلی بودند و هم چنین تألیفات کثیره با بدأ
با وجود عدم تعلّم تأییدات روح القدس
انگاشتند و بعضی روایات متباینه بروایت
رجال از کتب استخراج نمودند و اخبار دیگر بسبب
ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
و با خبارات بعضی مشاهیر سلف تمسّک جستند
و اقوال علمای زاهد گوشه نشین و فضلای
دین مبین را دلیل قول فرض نمودند و استقامت
و ثبات باب را آیت اعظم پنداشتند و
خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که
جمیع خارج از صدد ما است لهذا باختصار
گذشتیم

گذشتیم. بر سر اصل مطلب رویم. در خلال
این احوال در میان بابیها بعضی اشخاص پیدا شدند
در انتظار این طایفه طلوع و ظهور غریبی داشتند
از جمله میرزا محمّد علی مازندرانی که تلمیذ سیّد
بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سیّد کاظم رشتی
و در سفر حجّ انیس و جلیس باب بود بعد از
چندی از اوضاع و اطوار و احوال صدور یافت که
کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین شمردند
حتی ملّا حسین بشرویهٔ که مقتدای جمیع و
مرجع شریف و وضیع این طایفه بود در حضورش
بخضوع عظیم و خشوع عبد ذلیل رفتار مینمود
و این شخص با استقامت تامه بر اعلای کلمهٔ باب

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد سخن
داد و طلوع او را از تأییدات غیبیه شمرد در
تقریر و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت
فائق جمیع. و عاقبت امر در سنه شصت و پنج
بحکم رئیس الفقها سعید العلما مجتهد بارفروش
در منتهای جوش و خروش سر بباد و جان بباخت
و از جمله ملقب بقرة العین صبیه حاجی ملا
صالح فاضل قزوین و عالم نحریر است بر
حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در
نطق و بیان محیر عقول و افکار فحول اساتذه
در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود. و در
مطالب شیخ جلیل احسائی آیت عظیم در عتبات
عالیات

عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی
کرده در سبیل ثواب فدای جان رایگان نمود و
با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
مطلب خویش زبان میگشود چنان شهرت نموده
بود که اکثر ناس از عالم و عارف طالب استماع گفتار
و مائل اطلاع قوه نظر و استدلال او گشتند
سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
در بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق
گشت و بیان دقائق مسائل نمود. و چون در خانه
کلانتر طهران محبوس بود. و جشن و سور عروسی
بر پا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
بودند. از حسن تقریر او چنان سرگرم شدند

که جشن وسرور را فراموش نموده پیرامن او
انجمن شدند وباستماع کلمات از استماع
نغمات ملتهی وبمشاهده غرائب از تماشای
لطائف وبدائع که از لوازم سور است مستغنی
کشتند نادری در تقریر افتاد وران بود ودر
احتجاج فتنه جهان خوف وهراس راه در قلب او
اثری نبود ونصائح مشفقانه از فائده وثمری
اگرچه از ربات خال بود لکن سبقت را از محول
رجال دبوده پای استقامت بفشرد تا در طهرا
بفتوای علمای عظام جان سپرد وما اگر باین
تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد
نادری ایران در این بحران وعلمای اعلام حیران
وپریشان

وپریشان که خاقان مغفور محمّد شاه مرحوم شد
وسریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت
میرزا تقی خان امیر نظام وزیر اعظم و اتابک
معظم شد زمام امور جمهور را در قبضهٔ اقتدار
واستقلال گرفت • وسمند همّت را در میدان
خودسری واستبداد بتاخت این وزیر
شخصی بود بی تجربه وازملاحظهٔ عواقب امور
آزاده سفّاک وبیباک • ودرخونریزی چالاک
وچالاک • حکمت حکومت را شدّت سیاست
دانست • ومدار ترقی سلطنت وانشدید و
تضییق وتهدید وتخویف جمهور مشیّد
وچون اعلیحضرت شهریاری درسنّ عنفوان

شباب بودند و وزیر با وهامات غریبه افتاد
و در امور طلب استقلالیت ملوکانه بدون
استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
بی مشورت وزرای دوراندیش امر بتعرض بابیان
کرد و همچه گمان مینمود بقوت قاهره اینگونه امور را
قلع و قمع توان نمود. و شدت منتج ثمر خواهد شد
و حال آنکه امور وجدانیه را تعرض عین ترویج
و تأیید است و آنچه بخاموشی کوشی شعله بر افروزد
علی الخصوص در امور دین و مذهب بمجرد تحریک
چون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر
شدید نماید. این امور بتجربه رسیده است
و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه روایت
کنند

کنند که شخصی بابی در کاشان اموالشانرا ج
رفت و خانمانش پراکنده و پریشان عریان
نمودند و تازیانه زدند و محاسنش بیالودند
و مرد از کوشی و از گونه سوار و در کوچه و بازار
بمنتهای آزار با طبل و شیپور و طار و طنبور
بگردانیدند شخص کبری در کناری در گوشه
دباطمی افتاده و از جهان و جهانیان خبر
نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب
تشهیر و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت
بجستجو افتاد و در همان روز در زمره بابیان
داخل گشت و گفت همین اذیت و تشهیر برهان

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود بمکر
هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
تا دیگر وزیر با استقلال تمام بدون استشاره
و استیذان امر بتأدیب و تعذیب بابیان
باطراف فرستاد حکام و والیان بهانه بمداخل
جستند و مأموران وسیله منافع و علمای
معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامه مینمودند
قوه تشریع و تنفیذ دست در آغوش هم داد
این طائفه را قلع و قمع خواستند و این طائفه
از اساس و اسرار و تعالیم بابیه هنوز چنانچه
باید و شاید اطلاع نیافته و تکالیف خود را
ندانسته تصور و افکار شان بقرار سابق

وسلوک ورفتار ایشان برحسب قدیم مطابق
طریق وصول بباب نیز مسدود. واتش فتنه
از هر جهت مشتعل ومشهود. بفتوای اشهر
علما حکومت ملکیه عامه ناس در جمیع اطراف
بقوهٔ قاهره بنای تالان وتاراج گذاشتند
وسیاست وشکنجه نمودند. وقتل وغارت
کردند که این اتش را افسرده واین نفوس را پژمرده
نمایند درشهرهائی که معدود قلیل بودند
جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند. ودر
شهرهائی که جمعیتی داشتند چون سؤال از
تکلیف غیر میسر وجمیع ابواب مسدود بحسب
عقائد سابق مدافع برخواستند. ازجمله

در مازندران ملا حسین بشروئی و تابعانش را
بحکم رئیس الفقها سعید العلماء عامهٔ شهر
بارفروش هجوم جمهور نمودند و نشر هفت نفر را
کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند که
ملا حسین امر باذان کرد و دست بشمشیر دراز
جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین بنهایت
ندامت و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت دادند
و خسرو قادی کلائی را بجهت محافظت با سوار
و پیاده همراه نمودند که بحسب شروط محفوظ و
مصون از خاک مازندران بیرون روند چون
خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی خبر بودند
خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران

متفرقا درکمین نشاندند و بابیها دا در راه و بیراه
در ان جنکل متفرق و پریشان بود و مبنای شکار
یك یك کذاشت چون صدای تفنك از هر سمت
بلند شد راز نهان اشکار کشت. و چند
نفس مفقود و نفوس دیکر بغتة مکلوله مقتول
شدند. ملاحسین بجهت جمع ان پریشان
امر باذان بود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید
و جکر کاه خسرو دریك سپاه خسر و بعضی کشته
و برخی در میدان مصاف سرکشته کشتند ملا
حسین ان جمع را بقلعهٔ نزدیك مقبرهٔ شیخ
طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور
شد در حرکت رخاوت و فتور نموده بعد

میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم بان
حزب شده. سیصد و سیزده نفس موجودی
قلعه شدند لکن کل جنکی نبودند بلکه صد و ده
نفر مهیای حرب کردیدند و اکثرشان از علما
وطلاب که مدة الحیات همدم صحائف و کتاب
بودند با وجود انکه معنا در حرب و ضرب تیر
و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
وارد و شد و با توپ و تفنک و خمپاره جنک
و محاصره شدند. در هر چهار مرتبه شکست داده
ارد و بکلی پراکنده و پریشان شد. در شکست
چهارمی عباسقلی خان لاریجانی سردار جنک
بود. و نواب والا مهدی قلی میرزا امیر معسکر
خان

خان مذکور بلباس تبدیل در شبها خارج اردو
درمیان درختان جنگل مختفی و پنهان میشد
و روز در اردو حاضر حرب با خیر در شب واقع و
اردو پریشان گشت با ببها خیمه و خرگاه آتش زدند
شب چون روز روشن گشت پای سمند ملا حسین
در کنده افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
عبا سقلی خان از دور بالای درخت او را بشناخت
مدبست خویش چند گلوله انداخت و دو تیر سیم
او را از پا در انداخت تا نجان او را بقلعه بردند
و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
بقوهٔ قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده
عهد و میثاق بست و بائمهٔ اطهار قسم خورد

و یمین را بتمهیر قران مجید تاکید نمود که تعرضی
بشما نیست بمحلات خویش مراجعت نمائید چون
مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از حلود و
استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز
نماء فراح کذران مینمودند قبول کردند و چون
باره وو رسیدند در خارج اردو در محلی تحتانی
طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و عاری
از سلاح و جوشن بودند که سربازا ز هر طرف هجوم
نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعت حضرا ترا
از خوارق عادات میشمردند لکن چون جمعی در
محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها لبسته
و امید نجات مقطوع البته ما یوسانه دفاع
کنند

کنند و جسارت و شجاعت ابراز و هم چنین بفتوی
علمای نحاریر و فقهای مشاهیر در زنجان و
نیریز قوّهٔ جندیّهٔ خونریز هجوم بردند و محصور
نمودند در زنجان ملّا محمّد علی مجتهد رئیس بود
و در نیریز سیّد یحیی دارابی مرجع و زعیم در بدایت
استدعای عاطفت نمودند و چون سطوت
قاهره دیدند بدرجهٔ یأس رسیدند و چون
شدّت نائرهٔ عساکر نصرت مآثر ممرّ فرار را
قطع نمود دست بمقاومت گشودند و هر چند
در حرب بسیار رشید بودند و در ثبات و
استقامت حیرت بخش امرای لشکر گشتند
لکن قوّهٔ قاهرهٔ جندیّه ممرّ فرار را بسته و بال

و پریشان از شکسته بعد از حروبات متعدده
اینها نیز عاقبت بعهد و میثاق و ایمان و پیمان
و بتمهید قران · و تدبیر عجیب سرداران تسلیم شدند
و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر بتفصیل محاربات
نیریز و زنجان بپردازیم و وقایع را از بدایت تا
نهایت بشرح دهیم این مختصر یک کتاب حجیم
گردد و چون تاریخ را فائده نبخشد مهمل گذشتیم
در خلال وقوعات زنجان امیر کبیر علاج قطعی
اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی و مشورت
وزرای دربار رعیت پناهی بصرافت طبع و
صرامت رای و استقلال تام فرمان بقتل باب
داد مختصر اینست که حاکم اذربایجان شاهزاده

حمزه

حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش بنمایند
وبرادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار
خیلی است واسان وهرگز معتقد رو نوانا
مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مامور
بحرب افغان واوزبک خواهد نمود ویا برزم
وهجوم مرز وبوم روس وروم دلالت خواهد کرد
اعتذار او را میرزا حسنخان بتفصیل بامیر
نوشت وسید باب قبل از خروج از چهریق بسمت
تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود ونوشتجات
خویش را حتی خاتم وقلمدان در جعبه مخصوص نهاده
وکلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته وبوساطت
ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد

ملا عبد الکریم قزوینی فرستاد ملا باقر آن امانترا
در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم نمود با حضور
حاضرین در حجبه را باز نمود و گفت مامور
باین هستم که این امانت را ببهاء الله برسانم و
بیش از این از من سؤال ننمائید که نتوانم گفت
از کثرت الحاح حاضرین لوح آبی بزرگی بیرون
آورد که در نهایت لطافت و بخط خفی خوش
شکسته بنهایت ظرافت و اتقان نوشته و بنحو
درهم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
گمان میشد یکقطعه مرکب بر کاغذ است چون
آن لوح را خواندند سیصد و شصت اشتقاق
از کلمه بها نموده بود و ملا عبد الکریم آن امانترا

بجلال

بجلس رسانند بازی بر سر اصل حکایت رویم
امیر کبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا
حسنخان صادر فرمود و مضمون فرمان از علما
اعلام تبریز که رکن رکین مذهب جعفر علیه السلام
و حصن حصین طریقهٔ اثنا عشریه اند فتوای
صحیح صریح گرفته فوج ارامنهٔ ارومیه را حاضر
ساخته در ملأ ناس با مراوجهته امر بشلیک
فوج نما میرزا حسنخان فراشباشی خویش را
احضار نمود و دستور العمل داد باب را عمامه
و شال که علامت سیادت بود برداشته و با
چهار تن از تابعان عبیدان سربازخانهٔ تبریز
آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سرباز

از ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روز ثانی
فراش باشی باب را با یکجوان که مسمّی باقا محمد علی
و از نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا
محمد ماماقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد
ثالث ملا مرتضی قلی وغیره تسلیم سام خان
سرتیپ فوج ارامنهٔ ارومیه نمود در وسط
بامیه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند
و دو رسیمان آویختند بیک رسیمان باب را
و برسیمان دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم
ساختند بقسمیکه سر آن جوان بر سینه باب بود
و اطراف بامها از کثرت جمعیت موج میزد یکفوج
سرباز سه صف بستند صف اول شلیک نمود

وازپی

وازپی صف ثانی اتش داد وازپس صف ثالث
تیرباران بود دخان عظیمی از اتش شلیک حاصل
شد چون دود متلاشی گشت از جوان را
ایستاده وباب راد رهمان حجره که درها بر اش
اویخته بودند درنزد کاتبش اقا سید حسین
نشسته دیدند بهیچیک ادنی اسیبی نرسیده
بود سام خان مسیحی گفت ما را معاف بدارند
نوبت خدمت بفوج دیگر رسید وفراش باشی
دست کشید اقا جان بیک خمسه سرتیپ فوج
خاصه پیش امد وباب را با ان جوان دوباره بهمان
میخ بستند وباب بعضی صحبتها میداشت معدو
فارسی دان فهمیدند وسائرین صدائی میشنیدند

تاری مرتیب فوج خویش را حاضر ساخت میز
از ظهر بیست و هشتم شعبان سنهٔ هزار و دویست
شصت و شش یکمرتبه امر شلیک بود در این
شلیک گلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
مشبک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر صورت
که اندکی ازرده شده بود بعد ان دو جسم را
از میدان خارج شهر بکنار خندق نقل نمودند
وان شب در کنار خندق ماندند و نقاشی قونسل
روس با نقاش حاضر شده نقش ان دو جسد را
بوضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت
شب تا نیمه شب تا بیایان ان دو جسد را
در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را نیافتند

بعضی

بعضی گمان نمودند که خانوادان خوردند حتی بزرگ
مفاخر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم
وشیعه خالص از تعرض سباع وحشرات وجوارح
محفوظ است وحسد این شخص را در ندکان ز دیدند
لکن بعد از تحقیق وتدقیق تام بتحقق یافت که چون
نان جمیع نوشتجات وما یحتاج خویش را متفرق
ساخت واز قرائن واضح ومشهود بود که عنقریب
این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی
این وقوعات سلیمان خان پسر یحیی خان که از
فدائیان نایب وخوانین اذربایجان بود حاضر و
مکیسر در خانه کلانتر تبریز وارد . وچون کلانتر
دوست قدیم ویار وندیم او بود ولکن نشسته از امن

شخصی عارف مشرب و با هیچ طایفه کره و ملالی
نداشت سلیمان خان این سر را پیش او فاش نمود
که امشب با چند نفر با نواع وسائل و تدبیر در
استخلاص حسد میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
هر چه باد اباد هجوم مینمائیم تا بمقصود میرسیم
و یا جان رایگان در این راه میافشانیم کلانتر
گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست خاجه
الله یار ناجی را از خواص خویش فرستاد بدون
تعب و مشقت هر وسیله و اسبابی بود حسد را
اورده بحاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون
صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
دربندگان نخوردند ان شب ان حسد را در
کارخانه

در کارخانهٔ شخص میلانی بابی محفوظ نموده دو
دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده امانت
گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
رسید از آذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
مستور ماند. تاریخ در این سنه شصت و شش
و هفت در جمیع ایران آتش بغاوت با بیان افتاده
هر نفسی در هر ده که بود وادنی احتمالی میرفت
از زیر شمشیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر
کشته و جمع غفیری اطفال و نسا بیکس و
پرستار پریشان و سرگشته پامال شده و تلف
گشتند و جمیع این وقوعات مجرد باستقلال
رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو گمان

مینمود که بأجزای سیاست قاهره این طائفه مضمحل
و ناپدید شوند بقسمیکه اثر و خبر منقطع خواهد
گشت. مدتی جزئی نگذشت عکس تصور ظهور
نمود و نکته تحقق یافت. شعله بلندتر شد
و سرایت سریعتر. خطب عظیم شد و آوازه
بتمام آفاق عالم رسید. اول منحصر بایران بود سرایت
بتمام جهان کرد. تزلزل و اضطراب تأثیر ثبوت
و رسوخ نمود. و شدائد و عذاب علت قبول
و انجذاب شد. نفس وقوعات سبب تأثر گشت
و تأثر بادی تفحص و تفحص بادی تزاید گردید
از سوء تدبیر وزراء این بنیان حصین و رزین
گشت و این اساس متین و رصین پیش از

عادی

عادی شمرده میشد بعد در انظار اهمیت شدید
حاصل نمود از انفوق جهان بسیار و عزم ایران
نمودند و بجهان جویا گشتند و اینگونه امور
وحدانیه در جهان نجرمه شده خرق سیبلتیا مست
و زجر علت اهتمام منع باعث تشویق است و
قصد مبادی تحریص ریشه در حقیقت قلوب
پنهان و شاخ نموداری عیان چون شاخی قطع
شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه
میشود که در ممالک دیگر چون اینگونه امور حاصل
شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
خاموش گردد چه که تا بحال در ممالک اروپ
از امور یکه تعلق بوجدان دارد بسیار رمید

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته
در اندک مدتی محو و پریشان کردید بعد از این
واقعه خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص
بابی سر زد که صفحهٔ تاریخ این طائفه را سیاه و در
جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصه این واقعه
اینست که در زمانیکه باب مقیم آذربایجان بود
صادق نامی جوان ارادت تام بباب یافته و شب
و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب
بود چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد این خادم
بزعم خویش با اوهام خونخواهی افتاد و از این جهت
که از تفاصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام
و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این
قضیه

قضیّه قطعیّا بدون اطّلاع دربار پادشاهی
صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانه باستقلالیّت
تامّه امر نموده ملکه بحسب عادت و رسوم کمان
نموده ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
اطّلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع واژگون
ملکه بمجرّد دیوانگی از تبریز برخواسته بکسر بطهران امد
و یکنفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
شهریاری در رستم آن مقرّ داشت بان سمت توجّه
نموده العیاذ بالله جسارتی ازاو سرزد که لسان
تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد و
المنّة که ان دیوانه در طپانچه صاحبه لها ده وهمه
کمان کرده که این تجمیع مرمیّات ممتاز و بهتر است

باری بغتة قیامتی برپا شد وبعضی اینطائفه
بدنام شد که هنوز انچه میکوشند ومیجوشند
که ازشومی وبدنامی ورسوائی این قضیه نجات
یابند میسّر نمیشود ازبدایت ظهور باب تا بحال
حکایت کنند چون رشته کلام باین قضیه
کشد شرمسار شوند وسر از خجالت برندارند
واز مجالس بیزاری جویند واورا هادم بنیان
شمرند وعلت خجلت انسان باری بعد از
وقوع این خطب جسیم جمیع اینطائفه متّهم شدند
ودر بدایت تحقیق وتفحص درمیان نبود لکن بعد
محض عدالت قرار بفحص وتدقیق وتحقیق کردید
جمیع معروفین اینطائفه باتّهام افتادند
ها

بهاء الله در قریهٔ افجه که نزدیک طهران بود
صیفیه در تابستان نموده بود چون این اخبار
نشر
شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست
در گوشهٔ پنهان شد یا آوارهٔ اوطان از جمله
میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
و سرگردان بلباس درویشی کشکول بدست
از راه رشت سرگشتهٔ کوه و دشت گردید لکن
بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوار
شده به نیاوران که مقرّ موکب شاهی و محلّ
اردوی شهریاری بود وارد بمحض ورود در تحت
توقیف در آمد و یک فوج او را محافظه نمودند
مینمودند و بعد از چند روز سؤال و جواب

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزندان طهران
حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از
فرط الحاج حاجی علی خان حاجب الدوله بود و
هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی
بنفس نفیس بتانی و بواسطه وزرای دربار تاجدار
این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند
و از بهاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در
جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت
میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی بی فکر
و عقل و دانش است چه که شخص عاقل در طپانچه
ساچمه ننهد و چنین امر خطیری را تصدی ننماید
اقلاً نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را

انتظام

انتظام وارتباطی باشد از همین کیفیت واقعه
مثل آفتاب روشن و واضح گردد که کار امثال من
نیست بادی ثابت ومبرهن شد که متجاسر شود سرانم
بکمان واوهام خوبخواهی آقای خویش متصدی
این امر عظیم وخطب جسیم گشته دخلی بکسی نداشته
وچون حقیقت حال اشکار شد برآئت بهاء الله
ازاین تهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
احدی شبهه نماند وحکم دربار بپاکی وازادی
اواز این قضیه صادر ومعلوم وواضح شد
که آنچه درحق او مجری شده از سعایت بدخواهان
وعجله وطیش حاجب الدوله واقع گشته لهذا
دولت جاوید مدت خواست که بعضی مهجوبات

اموال واملاک را ردوباین سبب دلجوئی نماید
لکن چون مفقود کلی وموجود جزئی کسی درصدد
اخذ بر نیامد بلکه بهاء الله استئذان هجرت
بعتبات عالیات نمود وبعد از چند ماه باذن
پادشاهی واجازهٔ صدر اعظم وهمراهی غلام
شاهی مسافرت عتبات نمود تا دی بر سر اصل
مطلب رویم از باب نوشتجات زیاد در دست
ناس باقی بعضی تفسیر وتاویل آیات قرآن وبرخی
مناجات وخطب واشارات مضامین بعضی
مواعظ ونصایح وبیان مراتب توحید واثبات
نبوّت خاصّه سرور کائنات وبحسب مفهوم
تشویق بر تصحیح اخلاق وانقطاع از شئون دنیا
وتعلّق

وتعلّق بنفحات الله ولکن خلاصه ونتیجه مصنّفات
نعوت واوصاف حقیقت شاخصه که منظور و
مقصود ومحبوب ومطلوب او بوده وظهور خویش را ولیس
مقام تبشیر شمرده وحقیقت خود را واسطه ظهور
اعظم کمالات ان دانسته وفی الحقیقه در شب وروز
دقیقه از ذکر او فتور نداشت وجمیع تابعان را
بانتظار طلوع او دلالت مینمود بقسمیکه در تمام تألیفات
خویش بیان مینماید که من ازان کتاب اعظم حرفی
وازان بحر بی پایان شبنمی هستم وچون او ظاهر
گردد حقیقت واسرار ورموز واشارات من
مشهود شود وچنین این امر در مراتب وجود
وصعود ترقّی نموده بمقام احسن التّقویم فائز

و تجلعت فتبارك الله احسن الخالقين مزین کرد
واین قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عدد
سنه بعد حین است کشف نقاب کند و ترى
الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب تحقق
یابد بادی باصطلاح خویش چنان وصفی نمود
که وصول موهبت الهیه وحصول اعظم درجات
کمالات عوالم انسانیه را منوط بمحبت او شمرد
و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ماکو
ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی او گشته
و در تنگنای حبس چهریق یادش نغم الرفیق شد
و فسحت روحانی یافته از باده او مخمور بود
و بیاد او مسرور جمیع تابعان در انتظار طلوع
ان آثار

ان اثار و کمال محرمانش و در جستجوی ظهور اخبار
بودند واز بدایت ظهور باب در طهران که ان را
باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان
وزارت واز سلاله نجابت از هر جهت اراسته
وبپاکی وازادگی پیراسته هر چند جامع علو نسب
وسمو حسب بود و اسلاف فرزند در ایران مشاهیر
رجال و محط رحال بودند لکن از دودمان علما
وخاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
نشو ونما در میان سلسله وزرا از خویش وبیگانه
بیکانگی معروف واز کودکی بفرزانگی مشار
بالبنان ومنظور نظر عاقلان بوده بر منهج
اجداد تدرج در مراتب عالیه نخواست و ترقی

بمقامات سامیه فانیه نخبت فرط لیاقتش
مسلّم کل بود، وکثرت ذکا وفطانتش منتجّ بجمیع در
انظار عموم جلوه غریبی داشت، ودر مجامع و
محافل نطق وبیانی عجیب با وجود عدم تدریس
وتدرّس از حدّت ذکا وکثرت نهای در عنفوان
جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی ودقائق
حکمت نامتناهی حاضر گشتی ودر محضر جمع غفیر
علما وفضلا زبان گشودی کلّ حاضرین حیران
واین را نوعی از خارق عادات ذکاء فطری عالم
انسانی شمردندی، از صغر سن محلّ امید وشخص
وحید خاندان ودودمان بلکه ملجا وپناه ایشان
بودی با وجود این احوال واطوار چون بر سر

کلاه داشت و بر شانه موی پریشان کسی تصور
نمینمود که مقصد را اینگونه امور کرده و یا موج
طوفانش باوج این سما رسد چون مسئله باب
شیوع یافت اثار رسیدن او ظاهر گشت در بدایت
خویش و پیوند و کودک و ارجمند سلسله خویش را
دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را
بدعوت دوست و بیگانه گماشت و باستقامت
عظیم برخواست و از هر جهت بمنتهای اتقان
در تمهید مبادی و توطید ارکان ادیان جمع
تشبث نمود و از هر جهت در حمایت و صیانت
آن نفوس میکوشید و چون در طهران این
اساس را استوار نمود بمازندران شتافت در

انجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد
و مدارس بیان و تبیان عظیمی اشکار نمود و
هر نفسی کشایش جبین او دید و یا ستایش مبین او
شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و جذب حد
او را بعین شهود ادراك نمود جمع غفیر از غنی و فقیر
و علمای نحریر منجذب تقریر او کشتند و دست از
دل و جان بشستند و چنان برافروختند که
در زیر شمشیر رقص کنان جان بباختند از جمله
روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضر
حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی خبر
شده استدعای قبول در خدمت نمودند چه که نفوذ
تقریر که چون سحر مبین بود ان افاضل علما را
اقناع

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
و از جمله مبتدیان لهذا ابداً از بدایت الف و با
بخوانید چند مجلس مفصّل در تفسیر و شرح
نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضّار علما
مبهوت گشتند و از جوش و خروش چه بیان و
متحیّر و مدهوش شد فدا آوازهٔ این حکایت
بسمع قریب و بعید رسید و مما تعجّب و یأس
شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
پر شوق و شور گشت و ولولهٔ این فتنه و آشوب
گوش زد اهل بار فروش شد مجتهد اعظم نور
ملّا محمّد در قشلاق بود چون این وقوعات را
استماع نمود دو نفر از اجلّهٔ علمای متبحّرین که

فصاحتی عجیب وبلاغتی قریب وحجتی قاطع و
برهانی لامع داشتند فرستادند تا این آتش را خاموش
نمایند وان شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
ومقهور نموده تا شب وما خود از فوز ونجاح مقاصد
خویش خائب سازند سبحان الله از عجائب مقدرات
اند وعالم چون در محضر ان جوان وارد شدند
وامواج بیان اورا دیدند وقوة برهان او را
شنیدند چون گل شکفته ومانند جمع اشفته
کشتند واز محراب ومنبر ومسند ومسند و
ثروت وزیور وجماعت شام وسحر گذشتند
وبر اعلاء مقاصد ان شخص قیام کردند بلکه
مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند وچون
ان

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل و
ساری بود در قشلاق نور با آن عالم نحریر و مجتهد
جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند
و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل مجتهد هر چند
در فضل مسلّم و در علم اعلم معاصرین خویش بود
لکن بجهت مباحثه و محاجه استخاره فرمودند
موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر
مرهون نمودند عجز و قصور مفهوم و مظنون شد
و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت مختصر
اینست چندی در آن صفحات در گردش بود
بعد از فوت خاقان مغفور محمّد شاه رجوع
بطهران نمود و در سر مجابره و ارتباط با باب داشت

دو واسطه این مخابره ملا عبد الکریم قزوینی شهیر
بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل
و قلوب ناس با و مائل با ملا عبد الکریم دراین خصوص
مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض
حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و
بهاء الله هردو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
شدیده اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه
شخص غائبی شود و باین وسیله بهاء الله محفوظ
از تعرض ناس ماند و چون نظر ببعضی ملاحظات
شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه
این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند

بادی

باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در
لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان
او نوشتجاتی بخط بسیط ظاهر بباب مرقوم نمودند و چون
مخابرات سرّیه درمیان بود این رأی را باب
بسیار پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان
شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر
عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه
معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این
پرده سبب شد که کسی از خارج تعرّض ننمود
و بخیال تعرّض نیفتاد تا آنکه بهاء الله باذن
پادشاهی خارج از طهران و مأذون بسفر عتبات
عالیات شد چون ببغداد رسید و هلال

ماه محرم سنهٔ شصت و نه که در کتب باب بسنه
بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقت امر و
اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
این سرّ سربسته میان داخل و خارج مشهور
گشت. بهاء الله باستقامت عظیم در میان
ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
لباس متبدل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
بجهت تستّر ببعض حرف مشغول و گاهی در
نفس بغداد بلباس اعراب بسر میبرد باری
بهاء الله بقسمی حرکت نمود که قلوب اینطایفه
منجذب و اکثر اهالی عراق ساکت و صامت
و بعضی متحیّر و برخی متغیّر بودند بعد از
یکسال

یکسال توقف دست از جمیع شئون کسته
واقربا وتعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
اتباع تنها ومنفرد بی همراه ومعین وانیس و
رفیق از عراق سفر نمود. وقریب دو سال در
کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلّ دور از آبادی
در کوه مسمی بسرکلو منزل داشت گاه گاهی
نادرا بسلیمانیه تردّد داشت چندی نگذشت
که افاضل علمای آن صفحات بوئی از اطوار و
احوال او برده در حلّ بعضی مسائل مشکله از
معضلات مسائل الهیّه با او محاوره مینمودند
وچون آثار کافیه وبیانات شافیه از او مشاهده
نمودند نهایت احترام ورعایت را مجری داشتند

بناء علیه شهرت عظیمه و صیت غریبی در
انصفحات حاصل نمود و خبر منقطع او باطراف
واکناف شیوع یافت که شخص غریبی برای
در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشا علمای
بزرگ اهل سنه بوده پیدا شده و اهل آن دیار
در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسموع
معلوم شد که آن شخص بهاء الله معهود است
لهذا چند نفر بانجا شتافتند و تضرع و
زاری آغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب رجوع
گردید و هرچند اینطائفه از این وقوعات
عظیمه از قتل رئیس و مسافره تزلزل و اضطرابی
حاصل نمودند بلکه تکثر و تزاید نمودند

لکن

لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل
گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
سلوك و تکلیف خویش بیخبر بودند اساسشان
مجرد محبت باب بود. واین بی خبری سبب شد
که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
وچون تعرّض شد بیدیلند دست تعدی
کشودند. لکن بعد از رجوع بهاء الله در تربیت
وتعلیم واداب وتنظیم واصلاح احوال این
طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت
قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش کردید
ومنتهای قرار وسکون در قلوب حاصل شد
وبحسب مسموع در نزد اولیای امور فتن واضح

ومشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این
طائفه امور روحانیه و از متعلقات قلوب
صافیه است و اساس حقیقی اصل تصحیح اخلاق
و تحصیل ادب عالم انسانی است بمادیات قطعیا
علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
این طائفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد
حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور بسلامت نفس
و سکون قلب و نیت صحیحه و اعمال حسنه و حسن
آداب مشتهر گشتند زیرا این قوم در نهایة
آداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند
اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و

رفتار

رفتار این طائفه بود خال در ایران اعتراض بر
عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خارج
از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض
تبدیل ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در
عقائد احدی کند در کشور وجدان جز پرتو
انوار رحمن حکم نتواند و بر سریر قلوب جز قوه
نافذه مالک الملوک حاکم نشاید اینست که
هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و
اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه
و خواطر خویش نتواند و سد هواجس و ضمائر
خود ننماید باری انصاف اینست که قریب
سی و پنج سالست که از این طائفه مخالف دولت

ومغایر ملت امری حادث نشده ومشاهد
نگشته ودر اینمدت مدید با وجود انکه
کثرت وجمعیتشان اضعاف مضاعف
سابقست صدائی از جائی بلند نه جز انکه هر چند
وقت علمای علام وفضلای کرام فی الحقیقه
بجهت اعلای این صیت در جهان وبید ار
نمودن ناس حکم بقتل چند نفس میفرمایند چه که
چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض قدمیه
بلکه تعمیر است خاموش ونسیان نگردد بلکه
پر جوش واعلان شود باری یک حکایت
مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شدید
واذیت کلی بشخصی بابی نموده متعدی علیه

دست

دست بقصاص کشود و بانتقام برخواست و
بر متعدی تشهیر سلاح نمود و چون معرض لهدید
و توبیخ ایطائفه گشت فرار اختیار کرد و چون
بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما انرا
چون از سلسلهٔ علما بود نسبت بدعت باو ندادند
و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تعزیر حکم
کردند از قضا در جیب گریبان او نوشتهٔ
از بهاء الله بیرون امد که مضمون ان ملامت
بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
بود و در منع از اتباع شهوات از جملهٔ مضمون
این عبارات مندرج یافتند انّ اللّه
بری من المفسدین وهمچنین ان تقتلوا

خیر لکم من ان تقتلوا. واذا عوقبتم فعلیکم بولاة
الأمور وملاذ الجمهور وان اهملتم فوضوا الامور
الی الرّبّ الغیور. هذه سمة المخلصین وصفة
الموقنین. حاکم چون مطلع براین نوشته شد
باز شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
تادیب لازم وسیاست وتعذیب واجب شد
آن شخص درجواب گفت اگر جمیع نصائح او را
مجری مدارید من از عقوبت وهلاکت شما
ممنونیّت دارم حاکم متبسم نمود وان شخص را دها
نمود بازی در تربیت وتشویق بحسن اخلاق
وتحصیل معارف وفنون آفاق وحسن سلوک
با جمیع طوائف عالم وخیرخواهی کلّ امم وتألیف
واتحاد

واتحاد واطاعت وانقیاد وتربیت اطفال و
تحصیل ما یحتاج الیه عالم انسان وتأسیس
سعادت حقیقیه مردمان نطاء الله نهایت
کوشش نموده متصلاً باطراف صحائف نصائح
ارسال میشود وتأثیر عجیب حاصل وبعد از نهایت
جستجو وتفحص بعضی از آن مراسلات ملاحظه شد
وبعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسائل
جمیع در تهذیب اخلاق وتشویق بر حسن
اداب وتوبیخ بعضی از افراد وتشکّی از اهل فساد
بود از جمله این عبارت مذکور بود . لیس ذلک
سجنی لعمری انه عزّ لی بل الذلة عمل احبائی
الذین ینسبون انفسهم الینا ویتبعون الشیطان

فی عالم منهم من اخذ الهوی و اعرض عما امرو
منهم من اتبع الحق بالهدی فالذین ارتکبوا الفحشاء
وتمسکوا بالدنیا انهم لیسوا من اهل البهاء و هم خیر
طوبی لمن تزین بطراز الآداب والاخلاق انه ممن
نصر ربه بالعمل الواضح المبین هو الله تعالی
شأنه الحکمة والبیان حق جل جلاله از برای ظهور
جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری
امینی فرستاده اس اساس دین الله و مذهب الله
انکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب
و علت بغضا ننمایند این اصول و قوانین و
راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و
از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر

بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
ای اهل توحید کمر همت را محکم نمائید که شاید
جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر
قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است
عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید
قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد
در محاربه واقعه بین دولتین ملاحظه نمائید
طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار
قریها کأن لم یکن مشاهده شد مشکوة بیان
این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم
همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار بکمال محبّت

واتحاد و مودت و اتفاق ملوک نمانید قسم بافتاب
حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور ساز
حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست هدایت نمائید
تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
مقاصد و این امل ملیک آمال امیدواریم
حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات
انوار آفتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
دارند گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان
حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی
و غایهٔ قصوی ظهور این مقام ظهور این مقام
بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیدا ای

دوستان

دوستان با جمیع اهل عالم بروح وریحان معاشرت
نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون
شما از آن محروم ملسان محبت وشفقت القا
نمائید ونمائید اگر قبول شد واثر نمود مقصد
حاصل والا او را باو گذارید ودر باره او دعا
نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب قلوبست
ومائده روح وبمثابه معانی است از برای
الفاظ ومانند افق است از برای اشراق آفتاب
حکمت ودانائی اگر اهل توحید در اعصار
اخیره بشریعت غرّاء بعد از حضرت خاتم روح
ما سواه فداه عمل مینمودند وبذیلش تشبّث
ملسان حصن امر متزعزع نمیشد وبلاد معموره

خراب نگشت بلکه مدن نوقری نظر از امن و
امان نمز تین ونائره از غفلت واختلاف امة
مرحومه و دخان انفس شریره ملت بیضا تیره
وضعیف مشاهده میشود اگر غامل میشدند
از انوار افتاب عدل غافل نمیکشتند این
مظلوم از اول ایام الی حین بین ایادی غافلین
مبتلاء گاهی بعراق وهنگامی بادرنه واز انجا بعکا
که منفای قاتلین وسارقین بوده مع غیر جهة
ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست
بکجا وچه جا محل کرم انه العلم عند الله رب العرش
والثری ورب الکرسی الرفیع ما دام در هر محل
باشیم وهر چه برما وارد شود باید اولیا بکمال
استقامت

استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند
و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند
آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع
کلمهٔ توحید بوده و هست خذوا امر الله
و تمسّکوا به انّه نزّل من لدن امرٍ حکیم
باکمال شفقت و رحمت اهل عالم را دائماً
بما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم
قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق
نموده اهل بهاء جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب
امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس
بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس
اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری از
اعمال و آثار بمقصود پی برد و از گفتار و رفتار
مراد اهل بها آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی
بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایت
در کل حین نازل. در ایام توقف در عراق مظلوم
با جمیع احزاب بی پرده و حجاب مجالس و مؤانس
چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق
خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی
و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران
بدریای بخشش بی پایان پی برند. تجلیات
اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان نمود

از اخیار

از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نمانده
وهیچ مقبلی ممنوع نه اعراض واجتناب ناس را
سبب بعضی از علمای ایران واعمال ناشایسته
جهّال بوده مقصود از علما در اینمقامات نفوسی
بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده اند
والّا عالم عامل وحکیم عادل بمثابه روحند از
برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
بتاج عدل مزیّن وهیکلش بطراز انصاف
مفتخر قلم نصح دوستانرا وصیّت میفرماید و
بمحبّت وشفقت وحکمت ومدارا امر مینماید
مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و
اخلاق بوده نه صفوف وجنود وتفنگ وتوپ

بلکه عمل پاک عالم خاک را جنّت علیا نماید *
اید وستان با خلاق مرضیّه و اعمال طیّبه
مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده
بلوغ باعلی المقام نماید باید بما عنده ناظر
نباشد بلکه بما عند الله لیس له ان ینظر الی ما
ینفعه بل الی ما ترتفع به کلمة الله المطاعة
قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس
باشد چه که سلاح موحّدین و مقرّبین تقوی
الله بوده و هست اوست درعیکه انسان را
از سهام بغی و فحشا حفظ مینماید لازال
رایة تقوی مظفّر بوده و از اقوی جنود عالم
محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب
باذن

باذن الله ربّ الجنود عالم را ظلمت احاطه نمود
سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده و هست
مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه
نمود و از حکمت ملاحظهٔ مقامات است و سخن
گفتن باندازه و شأن و از حکمت حزم است
چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول
نماید در جمیع احوال از حق جلّ جلاله
بطلبید عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم
قیّوم محروم نفرماید یا احبّاء الله انّ قلم
الصّدق یوصیکم بالامانة الکبری لعمر الله
نورها اظهر من نور الشّمس قد خسف کلّ نور
عند نورها و ضیائها و اشراقها از حق

میطلبیم مدن و دنیا و دین را از اشراقات انوار
شمس امانت محروم نفرمایند جمیع را در لیالی
و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا دلالت
نموده‌اند و باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت
کرده‌اند در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان
ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل
سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
تفویض مشهود و از بدایع آنچه بر این حزب مظلوم
وارد صبر نموده‌اند و بخدا واگذاشته‌اند هر صاحب
عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده
و میدهد این مظلوم در اینمدت بمواعظ حسنه
و نصایح شافیه کافیه تشبث نمود تا بر کل
ثابت

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
کنوز مودعه در نفوس خود را هدف سهام
بلایا نموده نزاع و جدال شان در بندهای
ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان
تبارک الرّحمن الّذی خلق الانسان علّمه البیان
بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه
علماء ملّت یکنفس یافت نشد که لله امام
درگاه حضرت پادشاه خلّد الله ملکه کلمه
بگوید لن یصیبنا الّا ما کتب الله لنا بمعروف
عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند
کبریت احمر نفسی بخیر تکلّم ننمود. گویا عدل

بمثابهٔ اهل حق مبغوض عباد و مطرود بلاد
گشته سبحان الله در مقدمه ارض طا احدی
بما حکم به الله تکلم ننمود نظر باظهار قدرت
و از خدمت در حضور سلطان خلد الله ملکه
معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند
امثال این نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را
آفتاب. بیت کلین را حصن متین گویند
و از حق مبین چشم پوشند. جمیع مصلحین عالم را
بتهمت فساد اخذ نمودند لعمرالله این نفوس
جز عزت دولت و خدمت ملت قصدی
و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله
میگویند و فی سبیل الله سالکند. امید دوستان

از مقصود

از مقصود عالیان مسئلت نمائید حضرت
سلطان خلدالله ملکه را تأیید فرماید تا
از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
امن و امان مزین کردد . از قرار معلوم بصرافت
طبع مبارک بستگانرا کشود ومقیدین را آزادی
بخشود . بعضی از امور عرض آن امام وجوه عباد
فرض است واظهارش از سجیه ابرار تا اخیار
مطلع شوند واگاه کردند انه یلهم من یشآء
بما اراد وهو المقتدر الامر العلیم الحکیم . از آن
ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد . نواب والا معتمد الدوله
فرهاد میرزا درباره مسجون فرموده آنچه ذکرش

محبوب نه اینمظلوم با ایشان وامثال ایشان
بسیار کم ملاقات نموده انچه در نظر است دو بار
در مزرع محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف
اوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعه
صبح تشریف اوردند و نزدیک مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم واگاه هستند نباید بغیر حق
تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید [illegible]
اینکلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد
اسئل من حضرتک العدل والانصاف فیما
ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای
نفسیکه شبهات اهل هوی اورا از اظهار
عدل باز نداشت و از انوار نیر انصاف

محروم

محروم ننمود ۞ یا اولیاء الله فی اخر القول نوصیکم
مرّة اخری بالعفّة والامانة والدّیانة والصّدق
الصّفاء ضعوا المنکر وخذوا المعروف هذا
ما امرتم به فی کتاب الله العلیم الحکیم ۞ طوبی
عاملین ۞ در این حین قلم نوحه مینماید و میکوید
ولیاء الله بافق راستی ناظر باشید و از دو
غ و منقطع و آزاد لا حول ولا قوّة الّا بالله ۞
بالجمله در سابق در ولایات در السن و
اه مردمان در ایران بحقّ اینطائفه روایات
کایات مخالف و مباین ملکه منافی مرتبت
انسانی و معارض موهبت الهی افتاده و
ها رواج یافت و چون اساس قرار و استقرار

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهود
شد پردهٔ شبهه و شکوک زائل گشت و حقیقت
حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدرجهٔ
ثبوت واصل شد که اساس مخالف ظنون نادرست
و بنیان مبانی گمان و قیاس در رفتار و کردار
و اخلاق و احوال محل اعتراض نه اعتراض درباره‌ٔ ایران
بر بعضی ضمائر و عقائد این طائفه است و از
قرائن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی مدینه
و رسوخ بامانت و صداقت و دیانت این طائفه
در جمیع معاملات حاصل نموده اند و سر
اصل مطلب در ولیه مدت اقامت این اشخاص
در عراق مشهور و آفاق شدند چه که غربت سبب
شهرت

شهرت گشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
سائره ارتباط واتّحادی خواستند واسباب
الفتی راستند لکن رئیس اینطائفه مقاصد
مرحزبی را دریافته و درکمال سکون وسلوک و
ثبوت حرکت مینمود و تمکین احدی نمود بلکه
بقدر امکان بنصیحت هریک قیام کرد و
تشویق وتحریص بنوایای حسنه ومقاصد
خیریّه دولت وملّت نمود واین روش وحرکت
رئیس در عراق شهرت یافت وهم چنین در مدّت
اقامت در عراق بعضی از مامورین دول اجنبیّه
حسن الفت خواستند ورد وابط مودّت جستند
لکن رئیس موافقت ننمود و از اتّفاقات تغریبه

انکه در عراق بعضی از خانواده سلطنت با ان
دول همراز گشتند و بوعد و وعید دستان
وانبساط نفقه لسان توبیخ گشودند و نصیحت اغاز
کردند که این چه دنائت است و وضوح خیانت
که ایشان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
و رفاهیت حال با صیانت خان و مال خود را در
این وبال عظیم و خسران مبین انداز و متصدی
امری کرده که داعی ذلت کبری و جالب نقمت عظمی
و رسوائی اخرت و اولی کرده هر ذلتی را تحمل توان
نمود مگر خیانت وطن و هر گناهی قابل عفو و
مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی نمودند
و اظهار

و اظهار خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق وفا
داری را مقدس شمردند و این مقصد جلیل را
فریضهٔ ذمت خویش دانستند و این اخبار در عراق
عرب بشیوع یافت و خیرخواهان وطن زبان
بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر نمودند
و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضور همایون
عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد
که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخاد
مد رکاب ملکیه مهد پیشگاه دارند در خفیه دائما
نسبت با ین طائفه عزویات و اسنادات عجیبه
داده و چنین گمان نموده که اینگونه مساعی
سبب تقرب درگاه و علت علو شان و

جاه است و چون هیچ نفسی در دربار معدلت مدار
در اینخصوص بازادی سخن نتوانست نمود وزرای
واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئلهٔ
عراق در طهران جسامت یافته و مبالغات
عظیم شده لکن جنرال قونسولوسها چون بحقیقت
واقف بودند معتدلانه حرکت مینمودند تا آنکه
میرزا بزرگخان قزوینی جنرال قونسولوس بغداد
شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را بمشروب و بیهوشی
گذرانده از دور امر پیشی در کنار دبود با ان مشایخ
در عراق هم عهد و میثاق گشته که همت بر خرابی
واضمحلال امر محکم بست و آنچه قوه تحریر و بیان
داشت

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز در
سر طوماری در طهران نوشت و ایمان و پیمان
با حضرات مشایخ نمود و لاغذ منشوری بحضرت
سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقادیر در
صحاری دریا پامیر و اسناسی نبود جمیع بتأخیر و تسویف
میگذشت تا آنکه آن مشایخ با جبر المجلس مشورتی
فراهم آوردند و جمیع علمای اعلام و مجتهدین
عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند
و متفق و متحد شدند و بمجتهدین کربلای معلی
و نجف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند
بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از جمله
عالم جلیل نحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلّم
کل بود من دون اطلاع حاضر شدند و چون از
حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بر کنه
حقایق این طائفه و اسرار و سرائر مسائل الهیه
این فرقه کما هو حقها مطلع نیستم و مجال در احوال
و اطوار شان ندارم و کتاب مبین که داعی تکفیر باشد
چیزی ندیده و نفهمیده‌ام لهذا مرا از این قضیه
معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل
نماید باری مقصود مشایخ و قونسول هجوم عام
بغتی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
تدبیر عدیم التأثیر بلکه بسبب خجلت و مأیوسی
شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کربلا

آمده

امن بودند پریشان شدند درخلال این احوال
مفسدین از هر طرف حتّی بعضی وزرای معزول
تحریک اینطائفه نمودند که بلکه تغییر منهج وسلوک
دهند ومتّصل از جمیع جهات پیغامهای کذب و
اراجیف متواصل ومتواتر بود که منوی ضمیر دربار
ایران قلع وقمع واعدام واهلاک اینطائفه است
ومتّصلاً مخابره با حکومت محلّیه ممتد وعنقریب
جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
لکن بابیها بسکون وسکوت وقت میگذراندند
وسلوک وروش را ابداً تغییر ندادند وچون میرزا
بدخواهان ازاینگونه حرکات نیز منوی ضمیر خویش را
ترویج وحصول نیافت ازسوء تدبیر در فکر

تکدیر و تحقیر افتاد هر روز بهانه جست و
اهانتی کرد و ولوله و اشوبی انداخت و علم فتنه
برافراخت تا کار مشرف بران شد که بفتنه فساد
شود و زمام امور از دست رود و قلوب در تشویش
و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و انچه
مراجعت نمودند خایب و خاسر گشتند و چون
این رد و دادوانی و این ورود اصفانی نیافتند
نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند عاقبت
منعا للفساد معدودی بسلک تبعیت دولت
علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را
زایل کنند بواسطه این تدبیر تسکین فساد شد

وقونسولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
قضیه را بخلاف واقع و بر عکس حقیقت بدربار
پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متفقه
بوسائل تخدیش اذهان تشبث نمود نهایت
معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت
باصل مطلب پرداز یم یازده سال و چیزی
بهاء الله در عراق عرب اقامت نمود روش و
سلوك این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
وصیت تزاید نمود چه که در میان ناس ظاهر
ومشهود و با جمیع طوائف معاشر و مألوف
و با علما و فضلا در حل مسائل مشکلهٔ الهیه
و تحقیق حقائق مطالب معضلهٔ ربانیه

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف بحسن
معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و واردین را
خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواص علوم
غریبه شمردند و در ایمدت میرزا یحیی مستور
و پنهان و بروش و سلوک سابق باقی و بر
قرار بود حتی چون فرمان اعلیحضرت پادشاه
عثمانی بحرکت بهاء الله از بغداد صادر شد
میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت گاهی
تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در
ترکستان و چون مصمم بهیچیک از این دو
رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از جمیع

هیئت

بهیئت درویش درلباس خفا وتبدیل عازم
کرکوك واربیل شد وازانجا بحرکت متواصل
واصل موصل گشت وچون این جمعیت وارد
شدند درکنار قافله منزل ومأوی نمود
باوجود انکه دران سفر حکام ومأمورین کمال
رعایت واحترام را مجری داشتند وحرکت وقرار
بحشمت ووقار بود مع ذلك دائما درلباس
تبدیل پنهان وبتصور احتمال حصول تعرض
احتراز داشتند وبراین قرار دو وارد اسلامبول
شدند از طرف سلطنت سنیّهٔ عثمانیّه
درمسافرخانه منزل دادند ولطایت ورعایت را
ازهر جهت درنهایت مجری داشتند از جمله

تنگی محل وکثرت جمعیت ورسیم بخانه دیگر
نقل وحرکت نمودند وبعضی از اعیان دیدنی
نموده ملاقات کردند واز قرار روایت معتدلانه
حرکت نمودند باوجود انکه جمعی در محافل ومجالس
تزییف وتشنیع مینمودند که این طائفه فتنه
افاقند وهادم عهد ومیثاق منبع فساداند
ومخرب بلاد اتش افروخته اند وجهانی را سوخته
اگرچه بظاهر اراسته اند لکن هر نقمت وعقوبتی را
شایسته لکن حضرات بصبر وسکون وتانی و
وثبوت سلوک نمودند حتی بجهت مدافعه
مزاحم مقامات عالیه نگشتند وبخانه احدی
از افاخم ان مملکت مراوده ننمودند هریک از

اغاظم رجال بجال خویش دیدنی فرمود ملاقات
نمودند وسخن جز از علوم وفنون درمیان نبود
تا انکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند وزبان
بخیرخواهی کشودند که مقتضای اصول مراجعت است
وبیان رجال وطلب معدلت درجواب کفتند
که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم ودر
این مملکت کشتیم دیکر مقصد ومرادی نداشته
ونداریم که مراجعت کنیم ودردسر اریم وانچه در پس
پرده قضا پنهان دوامید عیان کردد تعجیز و
تصدیع لزوم نداشته ونداردد اکر سروران
دل اکاه اصحاب عقول وانتباه مند البته جستجو
نموده بحقیقت حال مطلع شوند والا حصول

حقیقت ممتنع و محال است در اینصورت تصدیع
وکلاء و تجیز وزرای در باره چه لزوم از هر فکری
آزاده و مقدرات را مهیا و آماده هستیم قل
کل من عند الله برهان کافی و وافی است وان
یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو علاج
شافی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر
و در قطعه رومیلی ادرنه را مسکن و مقر تعیین
فرمودند با بیها کلاً بهمراهی ضابطان بان شهر
روانه شده لانه و اشیانه نمودند از قراریکه از
بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
شهر مسموع شد در انجا نیز نوعی روش و حرکت
نمودند که اهالی مملکت و مأمورین دولت ستایش
مینمودند

مینمودند وجمیع حرمت و رعایت میکردند و
چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان و
ارکان ملاقات مینمود وصیت وشهرتی در
رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب اسایش
فراهم شد وخوف وخشیتی باقی نماند در
مهد راحت رسیدند واوقاتی باسودگی میگذرانیدند
که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا
یحیی طرح امیزش والفتی ریخت واسباب
صداع وکلفتی گشت یعنی را از نهفته اغان
نمود وباغوای میرزا یحیی قیام کنذکر اسیطان
درجهان بلند ونامشان ارجمند گشته خوف
وخطری باقی نماند وبیم وحذری درمیان نفر

از تابعی بگذر تا متبوع جهان کردی و از بعث الشّقاع
خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز
از قلّت تأمّل و تفکّر در عواقب و کم تجربگی مفتون
اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع
شد و آن قدی عزیز گشت باری بعضی از دوستان
ایشان نفرا انچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق
بصیرت نمودند که سالهای سال پرورده آغوش
برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور
این چه ظنونست که از نتایج جنونست تو باین
اسم بی رسم که نظر بملاحظه و مصلحتی وضع
شده است مغرور مشو و در نزد عموم خود را
مذموم مخواه پایه و مایهٔ تو منوط بکلمه
وعلو

وعلوّ وسموّ نظر بمحافظه وملاحظه مبادی آنچه
نصیحت بیشتر نمودند تاثیر کمتر یافت وهرچه
دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
وبعد آتش حرص وطمع افروخته شد با وجود آنکه
بهیچوجه احتیاج نبود در رفاهیّت حال درنهایت
کمال در فکر معاش وشهریّه افتادند وبعضی از
متعلقات میرزا یحیی بسرایه رفتند واستدعای
اعانت وعاطفت نمودند وچون بهاء الله بنکو
اطوار واحوال از ان مشاهده کرد هر دو را از
خویش دور ومهجور نمود پس سیّد محمّد بجهت
اخذ شهریّه باسلامبول توجّه نمود وباب تکدّی
باز ازقرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد

وعلت قطع مراوده و دراسلامبول نیز بعضی
روایات خود سرانتر نمود از جمله گفتن شخص شهیر که
از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه
نمودند که این خوب اسباب فنا دیست و وسیله
ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و آفرین
گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن
اعظمید و ولی مسلم باستقلال حرکت کنید
تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیت
ندارد و ابر بی رعد باران نبارد باری باین گو
گفتاران بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی
برزبان راند که سبب تشویش افکار گشته دفته
آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه
وکنار

وکذا در بلکه در دربار بدون استثنا بنای تشنیع
بلیغ نمودند که تا بیان چنین کویند و چنان روایت
کنند و در رفتار چنان است و گفتار چنین این گونه
فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت
و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجاءات
ضروریه کمان شد و مصلحت نفی حضرات عیان
امد و بغتة امر وارد و بهاء الله را از روملی
حرکت دادند و معلوم نبود بچه کار و چه جائی
برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغات
بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باری
جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
نمودند که همراه شوند و انچه حکومت نصیحت کرد

و نما لغت نمود ثمری نبخشید نهایت حاجی جعفر
نامی بر اشغت و بنالید و حلقوم خود بدست
خویش ببرید حکومت چون چنین دید کل را
اجازت معیّت داد. و از ادرنه بساحل دریا
وارد نمود و از انجا بعکّا حرکت دادند و هم چنین
میرزا یحیی را بماغوسا فرستادند. و در اوقات
اخیره در ادرنه بهاء الله رساله مفصّل ترقیم نمود
و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اساس اعظم
ایشان نقطه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
و مسلک و منهج را مشهود و عیان بعضی از
مسائل سیاسیّه تفصیل داد و بعضی ادلّه
بر راستی خویش اقامه نمود. و حسن نیّت و صداقت
و خلوص

وخلوص ابیطانفه را تقریر کرد وبعضی فقرات
مناجات وبرخی فارسی واکثر عربی تحریر بود
ودر لفافه گذاشته وعنوان ان را بنام همایون
اعلیحضرت شهریار ایران مزین بود ودر قوم دا شتیح
داشت که شخصی پاکدل پاکباز منقطعاً الی الله
ومتهیئاً لشهد الفدآء در کمال تسلیم ورضا
این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید جوانی
از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
وبحضور اعلیحضرت تاجدار بشتافت موکب
همایون در خارج طهران مقر ومکان داشت
لهذا در محلی دور مقابل سراپرده ملوکانه
بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت وروز وشب

منتظر مرور رکاب پادشاهی و یا حصول مثول
بحضور شهریاری بود سه روز بر این منوال
در حالت صیام و قیام میکذرانید جسم نحیفی
و روح ضعیفی باقی ماند روز چهارم ذات همایون
مبدو بین اطراف و اکناف را اکتشاف میفرمود
تا که نظرشان باین شخص که با کمال ادب بر روی
سنکی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد
که طالب شکر و شکایتی واستدعای داد و
معدلتی دارد یکی از ملازمان درکاه را تفقّد
حال بخوان امر فرمودند چون مستفسر شد
رساله در دست داشت و بدست خویش
تقدیم حضور همایون خواست و چون اذن

حضور

حضور دریافت در نزد سراپرده بتمکین و ادام و ادای

زائد الوصف وبا واز بلند یا سلطان قد

جئتک من سبا بنبأ عظیم ناطق گشت امر باخذ

رساله و توقیف اورده فرمودند اعلیحضرت

پادشاهی ارادهٔ تأنّی داشتند وکشف حقیقت

خواستند لکن حاضران زبان حضور بطعن شدید کشودند

که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیبه کرده

مکتوب مغضوب احزاب ومنفی ببغداد

و سقلا برا بی ترس و هراس بحضور پادشاهی

اورده اگر چنانچه خود را جزای جزای شدید نه بیند

مزید جسارت عظیم گردد لهذا وزرای دربار

اشارت بسیاست نمودند وحکم بعقوبتش د

ونغمت اوّل زنجیر وشکنجه نمودند که یاران دیگررا
بروزده تا ازسیاستها بسوز نجات یابی و
دفیقان را اسیرکن تا ازنغمت زنجیر وحدّت
شمشیر رهائی جوئی آنچه عذاب نمودند و
داغ وعقاب بکردند جز سکون وسکوت ندیدند
وبغیر ازصمت وثبوت نیافتند وچون شکنجه
نتیجه نداشت درحالتیکه جلاّدان ازیسار
ویمین واو دربند اغلال وزنجیر ودر زیر شمشیر بود
باکمال ادب وتمکین نشسته عکس برداشتند و
قتل واعدام نمودند ان عکس را خواستم وسزاوار
تماشا یافتم چه که بخضوعی عجیب وخشوعی غریب
درنهایت تسلیم نشسته بود باری اعلیحضرت
تاجداری

تا حدی چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
ومطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
متاثر گشتند واظهار تاسف فرمودند از اینکه
ملا زمان تعجیل نمودند وعقوبت شدید
مجری داشتند حتی روایت کنند که سه مرتبه
فرمودند آیا واسطه رساله را کسی مؤاخذه
نماید بعد امر پادشاهی صادر که حضرات علمای
اعلام وافاضل مجتهدین کرام جوابی بر اندرساله
مرقوم نمایند وچون بنا بر علمای دار الخلافه
مطلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند
که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین مبین است
معارض اصول وآئین وخراج ملوک وسلاطین است

سبحانی واستفاضهٔ از فیض غیبی صمدانی و
اشراق علم لدنی ومعدوری خویش در نصیحت
وهدایت ناس و اکتساب کمالات انسانی و
اشتغال بما دمحبت الهی و تشویق بر توجیه همت
بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
ومناجات بلیغی در نهایت تضرع و تبتل و
زاری وامثال ذلک بعد بلسان فارسی
مطالب را ذکر نموده وصورتش اینست ؛
یا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان
وانت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدله
لخلقك وبروز الطافه لاهل مملکتك وانی
لنفسی ما اردت الا ما اردته ولا ارید بحولك
الا

الا ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
فو عزّتك رضائك منتهى املى ومشيّتك
غاية رجائى فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
تشبّث بذيل غنائك وهذا الذليل الذى
يدعوك بانّك انت العزيز العظيم ايّد يا الهى
حضرة السّلطان على اجراء حدودك بين عبادك
واظهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه
الفئة كما يحكم على ما دونهم انّك انت المقتدر
العزيز الحكيم * حسب الاذن واجازه سلطان
زمان اين عبد از مقرّ سرير سلطانى بعراق
عرب توجّه نمود ودوازده سنه دران ارض
ساكن ودر مدّت توقّف شرح احوال در پيشگاه

سلطانی معروض نشد وهم چنین عدول خادم
اظهاری نرفت متوکلاً علی الله دوان ارض سا کن
تا انکه یکی از مامورین وارد عراق شد و بعد
از ورود در صدد اذیت جمعی فقرآء افتاد هر روز
باغوای بعضی از علمای ایران متعرض این عباد
بوده مع انکه ابدا خلاف دولت و ملت و
مغایر اصول و اداب اهل مملکت از این عباد
ظاهر نشده و این عبد عملا حفظا اینکه مبادا
از افعال معتدین امری منافی رای جهان
آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بجناب
وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار رفت
تا در پیشگاه حضور معروض دارد و باینچه حکم
سلطانی

سلطانی صدور یابد معمول کردد مدتها
کذشت وحکمی صدور نیافت تا انکه امر
بمقامی رسید که بیم ان بود بغتة فسادی
برپا شود وخون جمعی ریخته کردد لابد حفظا
لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند
اکر بنظر عدل درانچه واقع شده ملاحظه
فرمایند بر مرات قلب منیر روشن خواهد شد
که انچه واقع شده نظر بمصلحت بوده وچاره
جز ان بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه شاهد
وکواهند که در هر بلد که معدودی از اینطایفه
بوده نظر بتعدی بعضی از حکام نار حرب و
جدال مشتعل میشد ولکن این فانی بعد از

ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده
و گواه این عبد عمل اوست چه که کلّ مطّلعند و
شهادت میدهند که جمعیّت این حزب در آن
اوقات در ایران اکثر از قبل بوده و مع ذلک احدی
از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرّض نشده
قریب پانزده سنه میشود که کلّ ناظراً الی الله
و متوکّلاً علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارد
شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرنه است
بعضی از این طائفه از معنی نصرت سؤال نموده اند
اجوبهٔ شتّی در جواب ارسال یکی از آن اجوبه
در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور
واضح

واضح کردد که این عبد جز صلاح و اصلاح با مری
ناظر نبوده واکر بعضی از الطاف الهیه که من غیر
استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف
نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت
واسعه و رحمت سابقه اینمظلوم را از طراز
عقل محروم نفرموده * صورت کلماتیکه در
معنی نصرت عرض شد اینست * هو الله
تعالی * معلوم بوده که حق جل ذکره مقدس است
از دنیا وانچه در اوست و مقصود از نصرت
این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله
نماید سلطان سلطان یفعل ما یشاء
ملکوت انشا را از بر و بحر بید ملوک گذاشته

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
مراتبهم انه هو المقتدر المختار واین حق
جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبا
اوست که کنائز ذکر و محبت ربانیه و خزائن علم
و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان لایزال
این بوده که قلوب عبا درا از اشارات دنیا
و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
ملیک اسما و صفات شوند پس باید در
مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست
یگانه بمقر خود اید یعنی تجلی اسما و صفاتش
نه ذاته تعالی چه که ان سلطان بیمثال
لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد
بود

بود پس نصرت الیوم اعتراض براحدی و مجادله
با نفسی نموده و نخواهد بود ملکه محبوب النست
که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نفس و
هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان
مفتوح شود لذا هر نفسیکه اراده نصرت نماید
باید اوّل بسیف معانی و بیان مدینهٔ قلب
خود را تصرّف نماید و از ذکر ما سوی الله
محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجّه کند
اینست مقصود از نصرت ابدا فساد محبوب حق
نبوده و نیست و انچه از قبل بعضی از جهّال
ارتکاب نموده اند ابدا مرضی نبوده ان تقتلوا
فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا الیوم باید

احبّای الهی ایشانند در ما بین عباد ظاهر شوند
که جمیع را بافعال خود و رضوان ذی الجلال هدایت
نمایند قسم بآفتاب افق تقدیس که امداد دوستان
حقّ ناظر بارض و اموال فانیه او نبوده و نخواهند
بود حق لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
فانیه از شئونات ترابیّه طاهر و مقدّس
شوند و بمقامات باقیه وارد گردند والّا
ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
از کلّ بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع
و نه از بغضشان ضرری وارد کلّ از امکنه ترابیّه
ظاهر و باو راجع خواهند شد و حق فرداً واحداً

در عرش

در مقر خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر
و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و
دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک الّا هو و من عنده
علم الکتاب لا اله الّا هو العزیز الوهّاب انتهی
ولکن حسن اعمال منوط بانکه ذات شاهانه
بنفسه بنظر عدل و عنایت در ان نظر فرمایند
و بعرائض بعضی من دون بیّنه و برهان کفایت
نفرمایند نسئل الله بان یؤیّد السّلطان
علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالمین
و بعد این عبد را باستانبول احضار فرمودند
با جمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و بعد
از ورود ابدا با احدی ملاقات نشد چه که

مطلبی نداشتیم ومقصودی نبود جز انکه بر هان
بر کل مبرهن کردد که این عبد خیال فساد نداشته
وابداً با اهل فساد معاشر نبوده فوالّذی
انطق لسان کلّ شیء بثنائه نفسه نظر براغماض
بعضی مراتب توجّه بجهتی صعب بوده ولکن
لحفظ نفوس این امور واقع شده انّ ربّی یعلم
ما فی نفسی وانّه علی ما اقول شهید ملک
عادل ظلّ الله است در ارض باید کل در سایه
عدلش ماوی کیرند ودر ظلّ فضلش بیاسایند
این مقام تخصیص وتحدید نیست که مخصوص
ببعضی دون بعضی شود چه که ظلّ از ذی ظلّ
حاکی است حق جلّ ذکره خود را ربّ العالمین
فرموده

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مغفرمانید
تعالی فضله الذی سبق الممکنات و رحمته
التی سبقت العالمین این نبی واضح است که
صواب یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری
که بان معروفند از حق دانسته واخذ کرده اند
لذا از ما عندهم ابتغاء لما عندالله گذشته اند
و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن
گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی
ما هم یدعون آیا مشاهده شده که عاقل
من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
گفته شود این قوم مجنونند این نبی بعید است
چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست
شده بمشهد فدا در ره دوست بجان و دل شتافته‌اند
اگر این نفوس که لله از ماسونه گذشته اند و
جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب
شوند بکدام حجت و برهان صدق قول دیگران
علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و
غمسه فی لجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از اعلم
علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان
خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که
السن بریه کل بذکر و ثنایش ناطق و بزهد
و ورعش موقن در غزای با روس با آنکه خود

فتوای

فتوای عباد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
دین با علم مبین توجه نمودند مع ذلک بشطر
یسیر از خیر کثیر کن نشدند و مراجعت فرمودند
یا لیت کشف الغطاء وظهر ما ستر عن الابصار
و این طائفه بیست سنه متجاوز است که در
ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بدیاری
افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند
و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
از امهات که از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال
مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از
عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شده اند
ما من ارض الا و قد صبغت من دمائهم و ما
من هواء الا و قد ارتفعت الیه زفراتهم و در
این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا
و بلایا نار حب الهی در قلوبشان بشانی مشتعل که
اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالمیان
نگذرند بلکه بجان مشتاق و آملند آنچه را در
سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسمات رحمت
رحمن این عباد را تقلیب فرموده و بشطر احدیه
کشیده. گواه عاشق صادق در آستین باشد
ولکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک

زمان را

زمانرا نسبت بمحرمان حرم رحمن و قاصدان
کعبه عرفان مکدّر نموده اند ای کاش درای
جهان آرای پادشاهی بران قرار میگرفت که
این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حضور
حضرت پادشاهی اتیان حجّت و برهان مینمود
این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی فراهم
اید تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریاری
واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر
تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علیّ خداوند
رحمن در فرقان که حجّت باقیه است ما بین
ملاء اکوان میفرماید فتمنّوا الموت ان کنتم
صادقین تمنّای موت را برهان صدق فرموده

وبر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم
کدام حزبند که از جان در سبیل معبود عالمیان
گذشته اند واگر کتب استدلالیه این قوم در
اثبات ما هم علیه بدمآء مسفوکه فی سبیله
تعالی مرقوم میشد هر اینه کتب لاتحصی ما بین
بریّه ظاهر ومشهود بود حال چگونه این قوم را
که قول وفعلشان مطابقست میتوان انکار
نمود ونفوسی را که از یک ذرّه اعتبار در سبیل
مختار نگذشته ونمیگذرند تصدیق نمود
بعضی از علماء ایران که این بنده را تکفیر نموده اند
ابدا ملاقات ننموده اند واین عبد را ندیده اند
واز مقصود مطلع نشده اند ومع ذلک قالوا
ما ارادوا

ما ارادوا ویفعلون ما یریدون هر دعوی را
برهان باید محض قول و اسباب زهد ظاهره
نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفهٔ مکنونه
فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب این مقامست
بلسان پارسی عرض میشود تا بعضی از امور
مستوره در پیشگاه حضور مکشوف شود و
مخاطب این بیانات در صحیفهٔ مذکوره که
بکلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند
که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
مطیع نفس و هوی میفرماید ای بیوفایان
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن
ذئب اغنام من شده اید مثل شما مثل

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و
روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت
کاروانهای مدینه و دیار منست. و همچنین
میفرماید ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته
مثال تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت
وصفا ازان در ظاهر مشاهده شود و چون بدست
صرّاف ذائقه احدیّه افتد قطره ازان را قبول
نفرماید تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو
موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه
فرق بی منتهی درمیان. و همچنین میفرماید
ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلّی عنایت من
از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر
راحت

راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی
بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و در مکامن قرب
نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا
نپسندیدیم. و هم چنین میفرماید ای مدّعی
دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
بر تو مرور نمود و ترا بر فراش غفلت خفته یافت
و بر حال تو گریست و باز گشت. انتهی لذا
در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدّعی
اکتفا نمود. و در فرقان که فارق بین حق و
باطل است میفرماید: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
اِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا اَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا
بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ.

ودر حدیث شریف وارد لا تصدّقوا النمّام
بر بعضی از علما امر مشتبه شده واین عبد را
مذمّت اند وان نفوس که ملاقات نموده اند
شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم به الله
فی الکتاب تکلّم ننموده وباین آیهٔ مبارکه ذاکر
قوله تعالی هل تنقمون منّا الّا ان امنّا بالله وما انزل
الینا وما انزل من قبل ای پادشاه زمان
چشمهای این آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجّه
وناظر والبتّه این بلایا را رحمت کبری از پی
واین شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب و
لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب
گردد

کردد و این خیر محض است که عرض شد وکفیٰ
باللّه شهیدا ❊ سبحانک اللّهم یا الهی اشهد
بانّ قلب السلطان بین اصبعی قدرتک لو
تزید قلبه یا الهی الی شطر الرّحمة والاحسان
وانّک انت المتعالی المقتدر المنّان لا اله الّا
انت العزیز المستعان ❊ در شرائط علما میفرماید
واما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و
حافظاً لدینه مخالفاً لهونه مطیعاً لأمر
مولنه فللعوام ان یقلّدوه الی آخره واگر
پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
الهام رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه
میفرمایند که متصفین باین صفات وارد

در روایت مذکوره اقلّ از کبریت احمر نبد لذا هر
نفسیکه مدّعی علم است قولش مسموع نبوده و
نیست و هم چنین در ذکر فقهای اخر الزّمان
میفرماید فقهاء ذلک الزّمان شرّ فقهاء
تحت ظلّ السّماء منهم خرجت الفتنة والیهم
تعود و اگر این روایا ترا نفسی تکذیب نماید
اثبات آن بر اینعبد است چون مقصود
اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
علمائیکه فی الحقیقه از کاس انقطاع آشامیده اند
ابدا متعرض این عبد نشده اند چنانچه مرحوم شیخ
مرتضی اعلی الله مقامه واسکنه فی ظلّ قباب
عنایته در ایّام توقّف در عراق اظهار محبّت
میفرمودند

میفرمودند و بغیرها اذن الله در این امر تکلم ننمودند
نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضوا
حال جمیع نفوس از جمیع امور چشم پوشیده اند
و باذیّت این طائفه متوجّهند چنانچه اگر از بعضی
که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی
آرمیده اند و بنعمت غیر متناهیه متنعّمند سؤال
شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت
اظهار نموده اند بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزوده اند
و یا باری که سبب آسایش رعیّت و آبادی مملکت
و ابقای ذکر خیر دولت شود توجّه نموده اند جوابی
ندارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب باسم
بابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

بقتل و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز
وغیره بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ
نمودند و ابدا در پیشگاه حضور سلطان عرض
نشده کل این امور در نظر بان واضح شده که این فقرا
بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
و با این فقرا پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
مختلفه در ظل سلطان مستریحند بلکه انشاء
این قوم باشند ملکه باید علو همت و سمو فطرت
ملاذ زمان سلطانی بشانی مشاهده شود که
در تدبیران باشند که جمیع احزاب در سایه سلطان
در آیند و ما بین کل بعدل حکم رانند اجرای
حدود الله محض عدل است و کل بان راضی

ملکه

بلکه حدود الهیّه سبب وعلّت حفظ بریّه
بوده وخواهد بود. بقوله تعالی ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب؛ از عدل حضرت سلطان
بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد
سیاط غضب شوند حق جلّ ذکره میفرماید
لاتزر وازرة وزر اخری واین بسی معلوم که
در هر طائفه عالم وجاهل غافل وغافل فاسق
ومتّقی بوده وخواهد بود وارتکاب امور
شنیعه از غافل بعید است چه که غافل یا طالب
دنیا است ویا تارک آن اگر تارک است البتّه
بغیر حق توجّه ننماید واز این گذشته خشیة الله
او را از ارتکاب افعال منهیّه مذمومه منع

نماید و اکر طالب دنیاست اموریکه سبب و علت
اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
البتّه ارتکاب نماید ملکه باعمالیکه سبب اقبال
ناس است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال
مردوده از نفس جاهله بوده و خواهد بود
نسئل الله بان یحفظ عباده عن التوجّه الی
غیره و یقرّبهم الیه انّه علی کلّ شیء قدیر *
سبحانک اللّهم یا الهی تسمع حنینی و تری حالی
وضرّی وابتلائی وتعلم ما فی نفسی ان کان
ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
بریّتک الی افق سماء عرفانک وقلب السّلطان
الی یمین عرش اسمک الرّحمن ثمّ ارزقه یا الهی

النّعمة

النّعمة الّتی نزلت من سماء کرمك وسحاب رحمتك
ليقطع عمّا عنده ويتوجّه الی شطر الطافك ای
ربّ ايّده علی نصرة المظلومين من عبادك واعلاء
کلمتك بين خلقك ثمّ انصره بجنود الغيب و
الشّهادة ليسخّر المدائن باسمك ويحکم علی من علی
الارض کلّها بقدرتك وسلطانك يا من بيدك
ملکوت الايجاد وانّك انت الحاکم فی المبدء و
المعاد لا اله الّا انت المقتدر العزيز الحکيم *
ثنائی مورد در پيشگاه حضور سلطانی نسبت
نموده اند که اگر از نفسی از اين طائفه عمل قبيحی
صادر شود آن را از مذهب اين عباد ميشمرند
فوالله الّذی لا اله الّا هو اين عبد ارتکاب

مکاره را خاین ندانسته تا چه رسد بانچه صریحا
در کتاب الهی نهی ان نازل شده حق ناس را از شرب
خمر نهی فرموده و حرمت ان در کتاب الهی نازل و
ثبت شده و علمای عصر کثر الله امثالهم طرا
ناس را از این عمل شنیع نهی نموده اند مع ذلک
بعضی مرتکب غافلند جزای این عمل بنفوس راجع
وان مظاهر عز تقدیس مقدس و مبرا نشهد
بتقدیسهم کل الوجود من الغیب والشهود
ملی این عبا د حق را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
میدانند لا مفر و لا مهرب لاحد الا الی الله
ولا عاصم و لا ملجا الا الیه بوده در هیچ عصری
اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و
نخواهد

نخواهد بود انبیا که لئالی بحر احدیه و مهابط
وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض ناس واقع شده اند
تا چه رسد باین عباد چنانچه میفرماید وهمّت
کلّ امة برسولهم لیأخذوه وجادلوا بالباطل
لیدحضوا به الحقّ و همچنین میفرماید ما یأتیهم
من رسول الّا کانوا به یستهزئون در ظهور خاتم
انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه
ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت
از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن
مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده بشانی عباد
غافل بودند که اذیّت آنحضرت را از اعظم اعمال
و سبب وصول بحق متعال میدانستند چه که

علمای آن عصر در سنین اوّلیه از یهود و نصاری
از آن شمس افق اعلی اعراض نمودند و با عراض
نفوس جمیع از وضیع و شریف بر اطفاء نور آن
نیّر افق معانی کمر بستند اسامی کل در کتب مذکور است
از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و
عبد الله ابی و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقامی
رسید که در سفک دم اطهر آنحضرت مجلس شوری
ترتیب دادند چنانچه حق جلّ ذکره خبر فرموده و اذ
یمکر بک الّذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او
یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین
و هم چنین میفرماید و آن کان کبر علیک اعراضهم
فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض او سلماً
فی السماء

فی السّمآء فتأتیهم بآیة ولو شآء الله لجمعهم علی
الهدی فلا تکوننّ من الجاهلین تالله از مضمون
این دو آیهٔ مبارکه قلوب مقرّبین در احتراق است
وامثال این امور وارده محقّقه از نظر محو نشد
وابدا تفکّر ننموده و نمینمایند که سبب اعراض
عباد در ظهور مطالع انوار الهیّه چه بوده و
هم چنین قبل از خاتم انبیا در عیسی بن مریم
ملاحظه فرمائید بعد از ظهور آن مظهر رحمن
جمیع علما آن ساذج ایمان را بکفر وطغیان نسبت
داده اند تا بالاخره باجازه حنّان که اعظم علمای
آن عصر بود وهم چنین قیافا که اقضی القضاة
بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش

خجل و عاجز است ضاقت عليه الأرض بوسعتها
الى ان رفعه الله الى السّمآء و اكر تفصيل انبيا
عرض شود بيم ان است كه كسالت عارض كردد
يا ليت اذنت لى يا سلطان لنرسل الى حضرتك
ما تقرّ به العيون و تطمئنّ به النّفوس و يوقن
كلّ منصف بانّ عنده علم الكتاب لولا اعراض
الجهلآء و اغماض العلمآء لقلت مقالة تفرح
به القلوب و تطير الى الهوآء الّذى يسمع من هزيز
ارياحه انّه لا اله الّا هو و لكنّ الان لعدم
اقتضآء الزّمان منع اللّسان عن البيان
و ختم اناء التّبيان الى ان يفتح الله بقدرته
انّه لهو المقتدر القدير سبحانك اللّهمّ
يا الهى

یا الهی اسئلک باسمک الّذی به سخّرت من فی
السّموات والارض بان تحفظ سراج امرک بزجاج
قدرتک والطافک لئلّا تمرّ علیه ارياح الانکار
من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار
ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انّک انت المقتدر
علی من فی ارضک وسمآئک ای ربّ اسئلک
بالکلمة العلیا الّتی بها فزع من فی الارض و
السّمآء الّا من تمسّک بالعروة الوثقی بان لا
تدعنی بین خلقک فارفعنی الیک وادخلنی
فی ظلال رحمتک واشربنی من زلال خمر عنایتک
لاسکن فی خبآء مجدک وقباب الطافک انّک
انت المقتدر علی ما تشآء وانّک انت المهیمن القیّوم

يا سلطان قد خبت مصابيح الانصاف ؛ و
اشتعلت نار الاعتساف في كل الاطراف الى ان
جعلوا اهلي اسارى لَيس هذا اول حرمة هتكت
في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظر وتذكر
ما ورد على ال الرسول الى ان جعلهم القوم اسارى
وادخلوهم في دمشق الفيحاء وكان بينهم سيد
الساجدين وسند المقربين وكعبة المشتاقين
روح ما سواه فداه قيل لهم وانتم الخوارج
قال لا والله نحن عباد امنا بالله واياته وبنا
افتر ثغر الايمان ولاحت اية الرحمن و
بذكرنا سالت البطحاء وما طبت الظلمة التي حالت
بين الارض والسماء قيل حرمتم ما احله الله
او حللتم

او حللتم ما حرّمه الله قال نحن اوّل من اتّبع
اوامر الله. ونحن اصل الامر ومبدئه. واوّل كلّ
خير ومنتهاه. نحن اية القدم. وذكره بين الامم
قيل اتركتم القران. قال فينا انزله الرحمن.
ونحن نسائم السبحان بين الاكوان. ونحن الشّوارع
الّتى انشعبت من البحر الاعظم الّذى احيى الله
به الارض بعد موتها. ومنّا انتشرت اياته
وظهرت بيّناته. وبرزت اثاره. وعندنا
معانيه واسراره. قيل لاىّ جرم ملئتم قال
لحبّ الله وانقطاعنا عمّا سواه. انّا ما ذكرنا
عبارة عليه السّلام بل اظهرنا رشحا من بحر
الحيوان. الّذى كان مودعا فى كلماته ليحيى به

المقبلون ويطّلعوا غبارًا ورد على امناء الله من
قوم سوء اخسرين. ويرى اليوم ليعترض القوم
على الّذين ظلموا من قبل وهم يظلمون اشدّ ممّا
ظلموا ولا يعرفون. تالله انّي ما اردت الفساد
بل تطهير العباد عن كلّ ما منعهم عن التّقرّب الى
الله ما لك يوم التّناد. كنت نائمًا على مضجعي
مرّت على نفحات ربّي الرّحمن وايقظتني من النّوم
يشهد بذلك سكّان جبروته وملكوته
واهل مدائن عزّه. ونفسه الحقّ لا اجزع من
البلايا في سبيله ولا عن الرّزايا في حبّه و
رضائه قد جعل الله البلايا غادية لهذه
الدّسكرة الخضراء. وذبالة لمصباحه الّذي

به اشرقت الارض والسماء. هل يبقى لاحد ما
عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مال نا صيته
لو ينظر احد فى الذين ناموا تحت الرضام.
وجاوروا الرغام. هل يقدر ان يميز دمم
جماجم المالك عن براجم المملوك لا ومالك
الملوك. وهل يعرف الولاة من الرعاة وهل
يميز اولى الثروة والغناء من الذى كان بلا
حذاء ووطاء. تالله قد رفع الفرق. الا لمن
قضى الحق. وقضى بالحق. اين العلماء والفضلاء
والامراء. اين دقة انظارهم. وحدة ابصارهم.
ودقة افكارهم. وسلامة اذكارهم. واين
خزائنهم المستورة. وذخائرهم المشهودة.

وسردهم الموضونة وفرشهم المبسوطة هيهات
فقد صار الكل نورًا. وجعلهم قضاء الله هباء
منثورا. فقد نشل ما كنزوا. وتشتت ما جمعوا.
وتبدد ما كنزوا. اصبحوا الاترى الا اماكنهم الخالية.
وسقوفهم الخاوية. وجذوعهم المنقعرة. و
قبثيهم البالية. ان البصير لا يشغله المآل
عن النظر الى المآل والخبير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى الغنى المتعال اين من حكم على
ما طلعت الشمس عليها. واسرف واستطرف
فى الدنيا وما خلق فيها. اين صاحب الكتيبة
السمراء. والراية الصفراء. اين من حكم فى الزوراء
واين من ظلم فى الفيحاء. واين الذين لم تعد

الكثور

الكنوز من كرمهم وقبض البحر عند بسط اكفّهم و
هممهم واين من طال ذراعه في العصيان
ومال ذرعه عن الرحمن اين الذي كان يجتني
اللذّات ويجتوي ثمار الشهوات اين ربّات
الحجال وذوات الجمال اين اغصانهم المتمائلة
وافنانهم المتطاولة وقصورهم العالية و
بساتينهم المعروشة واين دقّة اديمها ورقّة
نسيمها وخوز ماتها وهز ازيرها وهديد
ورقانها وحفيف اشجارها واين سحورهم
المفترّة ونحورهم المبتسمة فوا اسفا لهم قد
هبطوا الحضيض وجاوروا الغضيض لا يسمع
اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف منهم احد

ولا دمز ايمارى القوم وهم يشهدون. امنكرون
وهم يعلمون. لم ادرى فى اى وادٍ يهيمون. اما ودن
يذهبون ولا يرجعون. الى متى يغيرون ويخلطون
يهبطون ويصعدون. الم يان للذين امنوا
ان تخشع قلوبهم لذكر الله. طوبى لمن قال ويقول
بلى يا رب ان وحان. وينقطع عما كان هيهات
لا يحصد الا ما ذرع. ولا يوخذ الا ما وضع
الا بفضل الله وكرمه. هل حملت الارض بالذى
لا تمنعه سبحات الجلال عن الصعود الى ملكوت
ربه العزيز المتعال. وهل لنا من العمل ما
يزول به العلل ويقربنا الى مالك العلل
نسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله
ويجعلنا

ويجعلنا من الذين توجّهوا اليه وانقطعوا عمّا
سوىه. يا ملك قد رأيت في سبيل الله ما لا
رأت عين ولا سمعت اذن. قد انكرني المعارف
وضاق عليّ المخارف. قد نضب ضحضاح السلامة
واصفرّ ضحضاح الراحة. كم من البلايا نزلت وكم
منها سوف تنزل. امشي مقبلاً الى العزيز الوهّاب
وورائي تنساب الحباب. قد استهلّ مدمعي
الى ان بلّ مضجعي. وليس حزني لنفسي. تالله
رأسي يشتاق الرماح في حبّ مولاه. وما مررت
على شجر الّا وقد خاطبه فؤادي يا ليت قطعت
لاسمي وصلب عليك جسدي في سبيل ربّي
بل عبادي الناس في سكرتهم يعمهون ولا يعرفون

دفعوا اهوآئهم ووضعوا الهتهم كانهم اتخذوا امر الله
هزوا ولهوًا ولعبًا ويحسبون انهم محسنون وفي
حصن الامان هم محصنون ليس الامر كما يظنون
غدا يرون ما ينكرون سوف ننتقل من هذا
المنفى الاقصى الى سجن عكا ومما يقولون انها
اخرب مدن الدنيا واقبحها صورة واردئها
هوآء وانتنها مآء كانها دار حكومة الصدى
لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه واردوا
ان يحبسوا العبد فيها ويسدوا على وجوهنا
ابواب الرخاء ويصدوا عنا عرض الحيوة الدنيا
فيما غبر من ايامنا تالله لو ينهكني اللغب
يهلكني السغب ويجعل فراشي من الصخرة الصماء

ومو انسي

ومؤانسي وحوش الغبراء لا اجزع واصبر كما صبر اولو
الحزم ذوو العزم بحول الله مالك القدم
وخالق الامم واشكر الله في كل الاحوال ونرجو
من كرمه تعالى بهذا الحبس عتق الرقاب من
السلاسل والاغلال ويجعل الوجوه خالصة
لوجه العزيز الوهاب انه مجيب لمن دعاه
وقريب لمن ناجاه . ونسئله بان يجعل هذا
البلاء الادهم درعا لهيكل اوليائه وتحفظهم
من سيوف شاحذة . وقضب نافذة . لم يزل
بالبلاء اشرق نوره . وسنا ذكره . هذه سنته
قد خلت في القرون الخالية والاعصار الماضية
فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

عن جوادهم وطوى مهادهم وكلّت اسيافهم
وزلّت اقدامهم لم ادر الى متى يركبون مطيّة
الهوى ويهيمون فى هيماء الغفلة والغوى
انبقى عزّة من عزّ وذلّة من ذلّ ام يبقى من
اتّكأ على الوسادة العليا وبلغ فى العزّة الى
الغاية القصوى لا وربّى الرحمن كلّ من عليها
فان ويبقى وجه ربّى العزيز المنّان اىّ درع
ما اصابها سهم الرّدى واىّ فود ما عزّته يد
القضاء واىّ حصن منع عنه رسول الموت اذ
اتى واىّ سرير ما كسر واىّ سدير ما قفر
لو علم النّاس ما وراء الختام من رحيق رحمة ربّهم
العزيز العلاّم لنبذوا الملام واستوضحوا
عن الغلام

عن الغلام . واما الآن محجوبون بحجاب الظلام الذي
نسجوه بايدي الظنون والاوهام . سوف تشق
السماء البيضاء جيباً لهذه الليلة الدلماء .
يومئذ يقول العباد ما قالته الأئمات من
قبل ليظهر في الغايات ما بدا في البدايات
ايريدون الاقامة ورجلهم في الركاب . وهل
يرون لذهابهم من اياب . لا ورب الارباب الا
في المآب . يومئذ يقوم الناس من الاحداث
ويسئلون عن التراث . طوبى لمن لا تنوء به
الاثقال في ذلك اليوم الذي فيه تمر الجبال .
ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعال انه
شديد النكال . نسئل الله ان يقدس قلوب

بعض العلماء من الضغينة والبغضاء لينظروا
الاشياء بعين لا يغلبها الاغضاء ويصعدهم
الى مقام لا تقلبهم الدنيا ورياستها عن النظر
الى الافق الاعلى ولا يشغلهم المعاش واسباب
الفراش عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالفراش
ولو انهم يفرحون بما ورد علينا من البلاء سوف
يأتي يوم فيه ينوحون ويبكون وربي لو خيرت
فيما هم عليه من العزة والغناء والثروة و
العلاء والراحة والرخاء وما انا فيه من
الشدة والبلاء لاخترت ما انا فيه اليوم
والآن لا ابدل ذرة من هذه البلايا بما خلق
في ملكوت الانشاء لولا البلايا في سبيل الله
ما لذ

ما لذّلى بقائى وما نفعنى حيوتى . ولا يخفى
على اهل البصر والنّاظرين الى المنظر الاكبر بأنّى
فى اكثر ايامى كنت كعبيد جالس تحت سيف علّق
بشعرة واحدة ولم يدر متى ينزل عليه انزل
فى الحين او بعد حين . وفى كلّ ذلك نشكر الله
ربّ العالمين ونحمده فى كلّ الاحوال انّه على
كلّ شئ شهيد . نسئل الله ان يبسط ظلّه
ليسرع اليه الموحّدون . ويأوى فيه المخلصون
ويرزق العباد من روض عنايته زهرا ومن
افق الطافه نورا . ويؤيّده فيما يحبّ ويرضى
ويوفّقه على ما يقرّبه الى مطلع اسمائه الحسنى
لئلّا يغضّ الطّرف عمّا يرى من الاجحاف . و

ينظر الى الرّعيّة بعين الالطاف ويحفظهم
من الاعتساف ونسئله تعالى بان يجعلك
ناصر الامره وناظر الى عدله لتحكم على العباد
كما تحكم على ذوى قرابتك وتختار لهم ما تختار
لنفسك انّه لهو المقتدر المتعالى المهيمن القيّوم
وچون مناسبت حاصل شد لهذا موافق
چنين ديده شد كه بعضى از تعاليم بهاء الله
كه در صحائف ولوائح مندرج است در اين مقام
نيز مختصراً مندرج گردد تا اصل اساس وروش
ومبادى وبنيان واضح وعيان شود واين
عبارات از صحائف متعدّده نقل شده از جمله
عاشروا الاديان بالرّوح والرّيحان اياكم
ان تاخذكم

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بدء
من الله ويعود اليه انه لمبدء الخلق ومرجع العالمين
واذ حمله قد منعتم من الفساد والجدال في الصحف
والالواح وما اريد بذلك الا علوكم وسموكم
يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس واشراقها
والاشجار واوراقها والبحار وامواجها والارض
وكنوزها نسئل الله ان يمد اوليائه ويؤيدهم
على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
البديع ونسئله ان يوفق من في حولي على العمل
بما امروا به من القلم الاعلى واذ حمله اهي شجره
دانش اينكلمه عليا ست همه بار يكداريد وبرگ
يكشاخسار ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب

العالم واز جمله ان الّذی ربّی ابنه اوابناً
من الابنآء کانّه ربّ احد ابنآئی علیهما
الله وعنایته ورحمته الّتی سبقت العالمین
از جمله یا اهل بهآ شما مشارق محبّت ومطالع
عنایت الهی بوده وهستید لسان از سبّ ولعن
احدی منع نمائید وچشم را از آنچه لایق نیست
حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول
افتاد مقصود حاصل والّا تعرّض باطل ذروه
بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیّوم سبب
حزن نشوید تا چه رسد بنزاع وفساد امید
هست در ظلّ سدرهٔ عنایت الهیّه تربیت
شوید وبما اراد الله عامل گردید همه اوراق
یکشجرید

یکشجرید و قطرهای یک بحر از جمله دین الله و
مذهب الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سمآء
مشیّت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا
علّت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علّت
کبری از برای ظهور و اشراق نیّر اتّحاد دین الهی
و شریعهٔ ربّانی بوده و نموّ عالم و تربیت امم و
اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول و احکام
الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیّهٔ کبری
کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
و نعمت سرمدیّه مبذول دارد رؤسای ارض
مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام
و علو و حفظ ان جهد بلیغ باید مبذول دارند

وهم چنین آنچه لازم است تفحص در احوال رعیت
واطلاع بر اعمال وامور هر حزبی از احزاب از مظاهر
قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد وافاق
بنور اتفاق منوّر شود باید کل بآنچه از قلم ذکر
جاری شده تمسّک نمایند وعمل کنند حق شاهد
وذرّات کائنات گواه که آنچه سبب علوّ وسموّ
وتربیت وحفظ وتهذیب اهل ارض است ذکر
نمودیم از حق میطلبیم عباد را تأیید نماید آنچه
این مظلوم از کل طلب مینماید عدل وانصافست
باصغا اکتفا ننمایند در آنچه از این مظلوم ظاهر
شده تفکر کنند قسم بآفتاب بیان که از افق سماء

ملکوت

ملکوت رحمن اشراق نموده و اکر مبیّنی مشاهده
میشد و یا ناطقی خود را محلّ شماتت و مفتریات
عباد نمینمودم انتهی از این عبارات سررشته
اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوایای
اینطائفه بدست میاید و اکر از روایات و
حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
قضیّه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقة
بکلی پوشیده و پنهان کردد لهذا بهتر این است
که اساس و مقاصد اینطائفه را از مضامین
تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نموده مأخذ
و دلائل و نصوص اعظم از این نه چه که این
اساس است و فصل خطاب بکفتار و رفتار

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شئون
از خصائص و لوازم عالم انسانست باری در بدایت
سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بهاء الله را
و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادرنه بسجن عکا
نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا
بردند و آنجا استقرار یافتند لکن در ایران بعد از چندی
بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
تدبیر شهیر و بر حقیقت وقوعات قدیم و حدیث
مطلع و خبیر بحضور حضرت شهریاری عرض
نمودند که آنچه تا بحال در حضور همایون از این
طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت
رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیه

وصول

وحصول فوائد ذاتیّه تجسیم امور نموده اند
واگر چنانچه اعلیحضرت شهریاری بنفس نفیس
تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در پیشگاه
حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصود شوم
ومدخلی در امور سیاسی ندارند مدار حرکت
وسکون ومحور سلوک وسلوک محصور بر امور
روحانیّه ومقصور بر حقایق وجدانیّه است
مدخلی با مور حکومت وتعلّقی بدستگاه
سلطنت ندارد اساس کشف سبحاتست و
تحقیق اشارات تربیت نفوس است وتهذیب
اخلاق تصفیهٔ قلوبست وتورانیّت ملوح
اشراق وانچه سزاوار رسالهٔ ملوکانی ونیاز نمود

دیهیم جهانبانیست انست که جمیع رعایا از هر
فرقه و ایین در ظل ظلیل معدلت سلطانی
مظهر بخشایش و در کمال اسایش و کامرانی باشند
زیرا سایه الهی ملجا عالمیان و ملاذ ادمیان است
تخصیص بحزبی نداشته علی الخصوص حقیقت حال
وکنه مقال این طایفه مشهود و معلوم گردیده
جمیع اوراق و صحائفشان مکررات و مرات در دست
افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح
ولائح گردد مضامین کل این اوراق منع از فساد
وحسن سلوک میان عباد واطاعت وانقیاد
وصداقت و امتثال وتخلق باخلاق ممدوحه
وتشویق

و تشویق باتصاف خصائل و خصائل حمیده است
قطعیّا مدخلی بامور سیاسیّه نداشته و تصدّی
بانچه سبب آشوب و فتنه است ننموده در امور
حکومت عادلانه بهانه نتوانند و وسیله بدست
ندارد مگر تعرّض بضمائر و وجدان که از خصائص
دل وجان است و این قضیّه نیز تعرّض بسیار
شد و سعی بیشمار گشت چه خونها که ریخته
شد و چه سرها که آویخته هزاران نفوس قتیل
و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند
بنا بنیانها که ویران شد و چه بسیار خاندان
و دودمان بزرگان که بی سر و سامان گشت
چاره حاصل نشد و فائده بدست نیامد

این درد را درمانی واین زخم را مرهم اسانی میسّر
نشد از وظائف وصوالح حکومت ازادکی
وجدان واسودکی دل وجان است ودر جمیع
اعصار باعث ترقّی درجات واستیلاء سائر
جهانست ممالک متمدّنه بسائقهٔ این تفوّق
حاصل نمود وباین درجات عالیهٔ نفوذ و
اقتدار فائز نکشت مکر زمانیکه منازعهٔ
مذاهب را از میان برداشت وجمیع طوائف را
بمیزان واحد معامله نمود جمیع یکقوم ویکحزب
ویک نوع ویک جنسند مصلحت عامّه مساوات
تامّه است واز اعظم اسباب جهانبانی و
اکبر وسائل اتساع نطاق کشورستانی معدلت
ومساوات

و مساوات بین نوع انسان نیست و از هر فرقه
از اهل اتفاق نشانهٔ نفاق ظاهر مقتضای
حکومت عادله مجازات عاجله است و هر شخصی
که همت ننماید و گوی سبقت نبرد مستحق الطاف
جهانبانی و سزاوار عواطف جلیله شهریاری نیست
زمان زمانی دیگر و عالم را اقتضا و جلوهٔ دیگر
تعرّض بطریقه و آیین دیدن در هر مملکتی بادی خسران
مبین است و توسّل باسباب الترقّی معدلت و
مساوات بین اقوام روی زمین احتراز و حذر
از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از
فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل
در امور سیاسیّه و تمایز است و کردار و رفتار در تشبّث

منافی امنیت و آسایش لکن این طائفه در طریقت
خویش ثابتند و در مسلک و آیین راسخ متدین
و متمسک و متشبث و متوسل بقسمیکه
جان رایگان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش
طالب رضای پروردگار جهد بلیغ دارند و
سعی شدید جوهر طاعتند و صبور در شدت
و مشقت . هستی خویش را فدا نمایند و ناله
و انین بر نیارند آنچه گویند فی الحقیقه راز
درونست و آنچه جویند و پویند بدلالت
رهنمون پس باید نظر باساس و رئیس نمود
و شیء خسیس را بهانه نکرد چون روش و
تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف رئیس مشهود
و معلومست

ومعلومست خط حرکت این طایفه چون آفتاب
مشهود ومشهور وآنچه باید وشاید از ردع
ودفع وقلع وقمع وزجر وقتل ونفی وضرب مقصود
نشد ومقصدی بحصول نرسید در ممالک سائره
چون تشدید وتعذیب دادند چنین مواضع
عین تشویق وتحریص مشاهده نمودند وعدم
اعتنا را اثر بیشتر دیدند نائره انقلاب را خاموشتر
ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حقوق
احزاب نمودند وازادی عموم طوائف را گوشزد
شرق وغرب کردند این داد وفریاد وضجیج
اجیج از تحریک واغوا وتشویق واغراست
سی سالست که از آشوب وفتنه خبری نیست

وازفساد اثری نه با وجود تضاعف نفوس و تزاید
و نکاثر این گروه از کثرت نصایح و ترغیب بفضائل
اینطائفه کل در منتهای سکون و رکون اطاعت را
شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت بهیچ
وسیلهٔ مشروعه تعرض نماید و اهانت جائز
داند و از این گذشته تعرض بوجدان و
عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفه اما ممانع
اتساع کشور و حائل فتوح ممالک دیگر . و
حاجز تکثر رعیت و مخالف اساس قویم سلطنت است
حکومت جسیمه ایران زمانیکه تعرض بوجدان
نداشت طوائف مختلفه در تحت لوای سلطنت
کبری

کبری داخل وقائم واقوام متنوعه در ظل حمایت
حکومت عظمی ساکن وخادم بودند ووسعت مملکت
روز بروز تزاید نموده اغلب قطعه آسیا در تحت
حکومت عادله جهانبانی واکثر فرق وملل مختلفه
در سلک رعیت تاجداری بودند وچون
قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
واصول مسئولیت افکار وضع واساس شد
ممالک وسیعه سلطنت ایران بتناقص نمود و
قطعات کثیره واقالیم عظیمه ازدست رفت
تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسیمه توران
واشور وکلدان ازدست رفت تطویل جزیره روم
حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

وحدان و تعصب حکام از حوزهٔ حکومت ایران
خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
بوده و الّا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل
نبوده‌اند با وجود وضوح مضرّت چه لزوم تعرض
بیچارگان است و اگر ترویج فتوی خواهیم نفسی از
غل و زنجیر وحدّت شمشیر خلاص نخواهد شد
چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف
مختلفه چون متشرّعین و شیخیّه و صوفیّه
و نصیریّه و سائره موجود و هر یک تکفیر و
تفسیق طائفه دیگر نمایند در اینصورت
چه لزوم که حکومت تعرض این و آن و پاپی
ضمائر

ضمائر و وجدان رعایا و برایا باشد کل رعیت
پادشاهی و در ظل حمایت تاجداری هستند هر کس
سمیع و مطیع آسوده و مستریح و هر کس باغی و طاغی
مستحق سیاست اعلحضرت جهانبانی علی الخصوص
زمان بکلی تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدل
گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نمو و ترقی
و داعی انحطاط و تدنی است تزلزل شدید که
بر ارکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه سبب
عظیم و خطب جسیم این قوانین و اصول تعرضیه است
و دولتیکه مقر حکومتش در اتلانتیک بالتیک
در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوات
بین رعایای مختلفه و توحید حقوق مدنیت

ملل متنوعه در قطعات خمسه عالم مستملکات
جسیمه پیدا نموده جزیره صغیره انگلترا نتیک شمالی
کجا و قطعه جسیمه هندوستان مشرقی کجا آیا
بجز بتسویه بین اقوام و اخراب توان استیلاء یافت
آری بسبب قوانین عادله آزادگی وجدان و توحید
معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
قریب ربع معموره عالم را در تحت حکومت خویش
گرفتند و بواسطه این مبادی آزادی روز بروز بر
اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و اکثر
اقوام در روی زمین نام این دولت را بعدالت یاد
نمایند عصبیت دینیه و تدین حقیقی محک
و امتحانش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
و کمالات است

وکمالاتست که اعظم موهبت عالم انسانیست
الا تعرض بطریق این دوان وهدم بنیان وقطع
نسل انسان نبوده در قرون وسطی که مدتی بعد از
سقوط امپراطوری رومان ونهایتش فتوح
قسطنطنیه است بسبب اسلام در ممالک
اوروپ بسبب کثرت نفوذ رؤسای مذاهب
تعصب شدید وتعرض قریب وبعید شیوع
یافت کار بجائی رسید که بنیان انسان بکلی
رو بانهدام گذاشت وراحت وآسایش رئیس
ومرئوس وامیر ومأمور در پس پرده انعدام
متواری گشت جمیع احزاب شب وروز اسیر
تشویش واضطراب بودند مدنیت بکلی مختل

وضبط وربط ممالک مهمل واصول واساس سعادت
جمعیت بشریه معطل وارکان حکومت سلاطین
متزلزل مگر نفوذ واقتدار رؤساء دین ودینها
در جمیع اقطاع مکمل بود وچون این اختلافات
وتعرضات وتعصبات را از میان برداشتند و
حقوق مساوات رعایا وحریت وجدان را با
اعلان نمودند انوار عزت واقتدار از افاق
مملکت طالع ولائح گردید بقسمیکه ان ممالک در
جمیع مراتب ترقی نموده درحالتیکه اعظم سلطنت
اوروپا اسیر وذلیل اصغر حکومت اسیا بود
حال دول عظیمهٔ اسیا مقاومت دول صغیرهٔ
اوروپا نتوانند این براهین شافی کافی است که

وجدان

وجدان انسانی مقدس و محترم است و آزادی
آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
مکنونه عالم امکان است و دیگر آنکه مسئولیت وجدان
که از خصائص دل و جان است اگر در این جهان
واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر در روز
حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائر
و افکار در حیطه احاطه مالک الملوک است نه
ملوک لهذا دو نفس در عالم وجود هم افکار در
جمیع مراتب و عقائد موجود نه الطرق الی الله
بعدد انفاس الخلائق از حقائق مسلمه است
ولکل جعلنا منسکا از دقائق قرآنی این همت

وجان و وجدان بین اصبعی تقلیب ربّ قلوبست نه مملوک

عظیمه و اوقات عزیزه که مبذول تعرض طرائق سائره میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجهٔ حاصل نه اگر چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید سریر جهانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء رعایا، شهریاری صرف شده بود تا حال کشور سلطانی معمور و گشت ذا را هالی از فیض عدالت ظل اللهی معمور و بارقهٔ سلطنت ایران چون صبح صادق در آفاق کیهان مشهود و مشهور بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص روایت نمودند و بر سر اصل مطلب دویم ذات همایون بنفس نفیس فحص سر مکنون فرمودند ار قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهود شد

شد که بیشتر این توهمات از دسایس ارباب نفوذ
بود که همیشه در پس پرده خیال بتجسیم امور و
توهیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع
وحفظ مواقع خویش ذرّات را در اینهٔ خیال
بمثابهٔ کرات وکاه را کوه نمودار مینمودند ابدا
این اوهام را اصل و اساسی و این گفتار را
دلیل وقیاسی نبوده رعایای مسکین را چه
قدرت و توانی و شعبه فقیر را چه جرئت و
اقتداری که خلل و فتوری بقوّهٔ قاهره وارد
ارند و یا قوّه جندیّه سلطنت را مقاومت
توانند ازان زمان تا بحال در ایران اشوب
وفتنه زائل وصوضاء و غوغاء ساکن است

هرچند بندرت بعضی از علماء رسمی نظر بمصلحت
شخصی وغرض عوام را تحریک وهای هوی
بلند نمایند ولیک دو نفر از اینطائفه را
باصرار وابرام اذیت کنند چنانچه در اصفهان
ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر
از سادات طباطبائی سید حسن وسید حسین
از اهالی اصفهان بود مذبور در دیانت وامانت
ونجابت مشهور آن قطار از اهل ثروت و
مشغول بتجارت وبا جمیع خلق باکمال الفت
وحسن معاشرت رفتار مینمودند از این دو
برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا
چه رسد باحوال واطواری که موجب عذاب
وعقاب

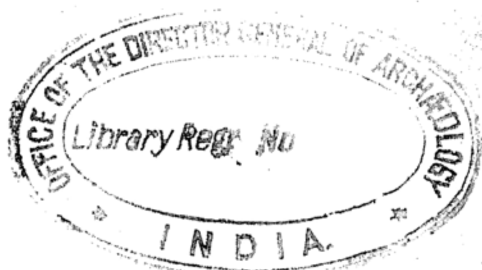
وعقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلمان
در جمیع محامد و مدایح بودند و اعمال و افعالشان
بمنزله مواعظ و نصایح بامیر محمد حسین امام جمعه
اصفهان معامله داشتند و چون بحساب رسیدند
مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسند
ممهور خواستند بر امام جمعه این قضیه گران
امد تا بحد غضب و عدوان رسید و دین
خویش را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت
فریاد و فغان بر داشت که این دو برادر بابی
هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاهی
بغتة جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال را

تالان وتاراج وعیال واطفال را مضطرب
وپریشان وجمیع موجودات را ضبط وغارت
نمودند واز ترس اینکه شاید حضرات کیفر را
بپایهٔ سریر سلطنت رسانند ولسان داد خواهی
گشایند در فکر قتل واعدام انها افتاد لهذا
بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر
قتل دادند بعد ان دو برادر را اسیر وزنجیر
نموده در محضر عموم حاضر نمودند وانچه خواستند
که اعتراض وارد ارند ویا انکه نکته بگیرند
وبهانه اغاز کنند نتوانستند عاقبت گفتند
یا باید تبری از امر امین بجوئید ویا انکه در
زیر شمشیر عقوبت سر بنهید انچه بعضی از
حاضرین

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگوئید که
ما از این طائفه نیستیم کفایست و وسیله
نجات و حمایت ابدا قبول ننمودند ملکه بنطق
فصیح و بیانی بلیغ اثبات واقرار نمودند که
حدت و شدت اهالی جمعه بغلیان آمده و
کفایت بقتل و اعدام ننمودند بعد از کشتن
بر جسد شان اهانتی چند وارد آوردند که ذکرش
سزاوار نه و تفصیلش خارج از قدرت گفتن
فی الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد
که حتی کشیش مسیحی جلفا در آنروز بنعره و فریاد
گریه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر
نفسی بر حال آن دو برادر گریست چه که در

ما دام الحیات خاطر موری را نیازرده و بروایت
عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود
این شهرت میان خلق بچنین نعمتی کشته شدند
لکن خالمدتنیست که عدالت پادشاهی
دادخواهان نخست و کسی جسارت چنین تعدیات
عظیمه نتواند والسلام

فرغ من کتابته کاتبه المسکین حرف الراء لیلة الجمعة
۱۸ شهر جمادی الاولی سنة ۱۳۰۷





OFFICE OF THE DIR ... OF ARCHAEOLOGY
Library Regr. No
INDIA